

روایت ها درباره تجاوز در زندان های جمهوری اسلامی



بهروز سورن

تجاوز شکنجه ای مضاعف علیه زنان زندانی سیاسی است. اوج فاجعه در دهه شصت گزارش شده است. دهها خاطره، یاد و اعتراف منتشر و علنی شده است. امیال حیوانی - جنسی مزدوران ولایت خمینی بنام شریعت و مذهب علیه زنان مبارز و قهرمان اسیر اعمال شد و توجیه قانونی و دینی آن نیز از سوی رهبران جمهوری ننگین اسلامی بشکل فتوی صادر شد.

پیشگیری از رفتن باکره ها به بهشت فرجه ای بود که به بازجویان، زندانبانان و وحوش مزدور داده شد تا نیات پلید و حیوانی آنها عملی گردد.

در پس اینهمه اما خرد و له کردن زنان جسور و مقاوم زیر شکنجه در نظر بود.

خرد کردن زندانی سیاسی پیش از مرگ، انتقامی در برابر مقاومت بی حد و اندازه آنان، تجاوز و آنهم بنام شریعتی که در طول تاریخ سیاهترین سرکوبها و جنایات را آفریده است. تجاوز به زنان زندانی سیاسی بعنوان آخرین حربه و ابزار نیز نتوانست این قهرمانان را بشکند.

زیرا این زنان حماسه ساز از جنس آنها نبودند.

این آخرین حربه نیز میسر نیافتاد، زیرا زنان شکستنی نیستند.

خودکشی و یا بازگویی این جنایات از سوی بازماندگان مهتری است بر شکست و میرایی حاکمیت زور و ستم و سرکوب که دامان آنان را دیر یا زود خواهد گرفت.

سوگند به هستی و انسان که این زنان و یادهایشان، به شما و جنایاتتان زل خواهند زد و فراموش نمی کنند.

لاجوردی

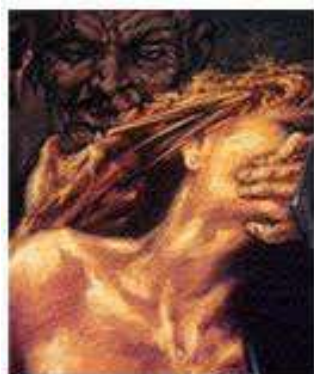


لاجوردی با خنده هائی چندیش آور در مورد اعدام حرف زد. او علنا گفت دختر باکره اگر اعدام بشه مستقیم به بهشت می رود. که البته شما کافر ها و منافق ها لیاقت بهشت رفتن ندارید.

بعد با خنده های چندیش آور خود ادامه داد: ما برای این مشکل هم راه حل داریم. پس دلتون رو برای رفتن به بهشت خوش نکنید.

پروانه عارف نشریه کار اقلیت ۵۵۷

روایت



با آنان مانند زنان برده رفتار شده است

با آنان همانند کنیزانی که در جنگ به دست آورده اند رفتار می کردند و هر نوع خشونت را بر آنان حلال می دانستند. شکنجه و چوبه های دار و تجاوز آنقدر عظیم بود که موجب مخالفت منتظری و خودیهایشان شد.

طوری که منتظری از خمینی خواست که کمی با رحمانه تر با زنان رفتار کنند

زهرا کاظمی



زهرا کاظمی خبرنگار و عکاس ایرانی الاصل کانادایی در سال ۲۰۰۳ بازداشت و به اوین منتقل شد.

وی چند روز بعد از دستگیری به خاطر جراحات شدید، از جمله علایمی که حاکی از «تجاوز جنسی خشن» بود به بیمارستان منتقل شد.

<http://www.iranhrdc.org/persian/permalink/3408.html?p=8>

هیولائی بنام شیخ یونس



عصر روزی که من در حیاط بزرگ قدم میزدیم یوسف (تو اب مراقب من) آمد و با اصرار که با وی قدم بزنم. می دانست و بارها به وی تاکید کرده بودم که بمن نجسید و هر طوری که می خواهد گزارش کند ولی آنروز پرونی کرد دستم را گرفت و گفت ضرر نمی کنی .

علتش را پرسیدم ؟ گفت می فهمی .

عادی ها را به مسجد میاوردند نمیدانم چه مراسمی و یا مناسبتی بود . وی که از اول می پائید باتفاق رفتیم و سراغ یک نفر رفت که با خجالت سعی می کرد در میان صف خود را مخفی کند پوشش دهد با صورت برافروخته , جوان کریه المنظر حدود ۱۶۰-۱۶۵ سانتی متر قد که ریشی در چانه و پرز کمی در صورت یوسف حالش را پرسید و اینکه اینجا چه میکنی و تمام تلاش این فرد فرار از این برخورد و دنبال کردن کردن صف و نایستادن و با عجله خود را بداخل مسجد انداختن بود .

وارد مسجد شد یوسف از من پرسید که شناختی گفتم نه . وی توضیح داد که وی سر بازجوی مجاهدین بود به اسم یونس که بدلیل تعبد مذهبی و خشکه مذهبی بودنش موسوی تبریزی به وی لقب شیخ یونس را داده بود و همه وی را به این نام می خواندند .

وی را دستگیر کردند بعلت ۲۴-۲۷ دفعه تجاوز!! و فرستادن دختران تجاوز شده به اعدام - این آمار , آمار و تعدادی بوده است که بنا به گفته یوسف تو اب رادیو بی بی سی هم گفته است .

رژیم ضد بشری روال کلی اش این بود که دختر ها پس از محکومیت به اعدام برای مثلا نرفتن به بهشت!! شب اعدام مورد تجاوز قرار می گرفتند- عمق و در جه خبائت و جانی بودن تفکر را ببینید- ولی این شیخ یونس بدون توجه به محتوای بازجویی اول تجاوز میکرده و بعد حکم اعدام را برایش جور می کرده است.

از قضای روزگار به دختر یکی از تجار بزرگ تبریز که با خمینی رابطه داشته؟! -تجار بزرگ داشتند و هنوز هم دارند. این اتفاق می افتد گویا بعد دستگیری اش به تهران می رود که آزادیش را از خمینی بخواهد که دختر را اعدام می کنند موقع تحویل جسد متوجه می شود و باز پیش خمینی میرود شکایت می کند خمینی دستور پیگیری و مجازات فرد خاطی!! می دهد بنابراین شیخ یونس دستگیر می شود .

وی را به یکی از بندهای عادی می فرستند تا بعد از اینکه سروصدا خوابید از آتش کنند. بگفته یوسف در داخل دادستانی هم موافق و مخالف بوده و یکی از مخالفین مجازات موسوی تبریزی بوده است - که فکر می کنم خودش نیز وکسان دیگر هم شریک جرم بودند-من از درماندگی و مذلت و بیمقداری این شخص که هر دختری می توانست اگر تک به تک باهاش روبرومی شد از پیش برآید.؟

می گویم - یوسف در دلدش باز شد که نمی توانی تصور کنی چقدر سنگدل و بیرحم بود این شخص . فکر میکنی من با یکی دو شلاق تواب شدم چنان بلائی بسرم آورد که هیچوقت نمی توانم فراموش کنم .

بعد از تواب شدنم هم دست از سرم بر نداشت مرا برای بازجویی دیگران می فرستاد و هر بار بدون آنکه ورقه های بازجویی را بخواند مرا به تخت می بست و میزد.

امروز که وی را در زندان دیدم شادترین روز زندگیم هست و خواستم که تو هم باشی .گفتم یوسف حالا که شرایط بازجویی را پشت سر گذاشتی و خودت هم می دانی که پیش مردم هرروز به جرمت اضافه می کنی چرا دست نمی کشی .

نمیگویم برگرد به مبارزه با رژیم -همینکه به نفع اش همکاری نکنی نیز خود مبارزه است.

گفت نمی خواهم بهت دروغ بگویم ولی نمی توانم . هر بار که می خواهم قطع کنم بمحض صدا کردنشان و در مقابل آنها چنان میترسم که تمام این حرفها را فراموش می کنم.-آنقدر ترس در وجودش نهادینه شده بود که نمی توانست خود را از آن بیرون بکشد.-یکی دوساعتی یوسف در مسجد را پائید تا مراسم تمام شد و بیرون آمدند و دوباره یوسف همچون عقاب روی سرش خراب شد و شیخ یونس فرار و یوسف بدنبالش و تعارف که بیا به اتاق ما مهمان باش از خجالت سرخ و ملتهب بود و نمی دانست چگونه خود را برهاند .

همانگونه که قبلا گفتم رژیم داشت وقت می گذارند تا قضیه فراموش شده ولی واکنش دختران سیاسی که ابتدا به ملاقات نرفتند و بعد از بی توجهی مقامات دست به اعتصاب غذا زدند پاسدارها به زندان زنان حمله کردند و زنان را مورد ضرب و شتم وحشیانه ای قرار دادند , اما دخترها از اعتراضشان دست نکشیدند , هیچ حرکتی و واکنشی پسرها نشان ندادند بلاخره یونس را اعدام کردند

اخبار را یوسف به من می گفت و یکی از بچه های راه کارگر که زنش نیز در بند زنان بود.

خاطرات رسول شوکتی - سایت گزارشگران

تجاوز به دختر ۱۴ ساله



نسرین پرواز:

من خودم شکنجه شدم و پاهایم فلج شد. نمی توانستم راه بروم. من قبل از اینکه دستگیر بشوم با دختری به نام یاس آشنا شدم. ۱۴ ساله بود که توی تظاهرات دستگیر شد و سه پاسدار در کمپته به او تجاوز کردند. او بچه بود که حامله شد.

رفتم که ببینم بتوانم کمکش کنم برای کورتاژ. در زندان هم با دختری به نام آناهید آشنا شدم که با دخترخاله اش دستگیر شده بود. آناهید وقتی دستگیر شد ۱۲ سالش بود.

دخترخاله اش ۱۴ سالش بود. اینها در دوران بازجویی توی دو سلول کنار هم بودند. بازجو به دخترخاله اش تجاوز کرد.

آن دو شب ها که پاسدارها توی بند نبودند با هم حرف می زدند. دخترخاله اش به آناهید می گوید که من می خواهم خودکشی کنم و تو نباید ناراحت بشوی.

می گوید که به من تجاوز شده و دوست ندارم دیگر زندگی کنم. آناهید خودش برای من تعریف کرد که تمام شب با سر و صدا سعی می کرده پاسدارها را متوجه کند که نگذارند دخترخاله اش خودکشی کند. اما موفق نشد و او خودکشی کرد.

خانم پرواز با اشاره به ماجرای دختری که او را در کتابش یاس نام داده که در ۱۴ سالگی در پی تجاوز حامله شده بود می گوید:

نتوانست در کورتاژ به او کمک کند چون پول زیادی برای این کار می خواستند. وی سپس به شرح ماجرای ازدواج یاس با یک جوان و کشتن بچه پس از به دنیا آمدن می پردازد. خانم پرواز می افزاید این ماجرا را در کتابش نقل کرده است.

آیا موارد دیگری از تجاوزهای جنسی یا سوء استفاده های جنسی در زندان زنان مد نظرتان هست؟

نسرین پرواز:

دختري را بردند توي سلول انفرادي، توي گوهردشت. يك روز او را بردند و بعد از دو روز وقتي آمد
حالش بد بود. يك دفعه شروع مي كرد به جيج زدن. حرف هايي مي زد كه موقع تجاوز در دفاع از
خودش مي گفت.

دوستانش مي فهمند كه به او تجاوز شده، حال روحيش خراب بود. بعد از چند سال آزادش كردند. آمد
بيرون در خارج از کشور دست به خودكشي زد.

http://www.enjumenbergri.com/f/index.php?option=com_content&view=article&id=289:2010-08-22-17-52-01&catid=92:2010-02-25-06-41-25&Itemid=188

از اعترافات پاسدار محمد ترکمان:



ساختمان‌هایی مخصوص شکنجه در داخل زندان تعبیه کرده بودند.

زیرزمینی در آنجا بود که وضع تهویه‌اش بسیار بد بود. به دلیل باز بودن زخم‌های شکنجه‌ی زندانیان بیماری شیوع پیدا کرده بود.

آن جا که بودم دختر جوان یک شهید (که ترجیح می‌دهم نامش را نگویم) به پایم افتاد تا از آن مرد به نام یاسین که شکنجه‌گر اوین بود بخواهم که شکنجه را بس کند.

اوضاع در ایران خیلی بد است.

ادعایشان این است که حکومتی مذهبی هستند ولی من به شما می‌گویم که خدا در ایران نیست.

پاسدار ترکمان می‌گوید که به آن دختر تجاوز شده بود.

حسین طائب – فرمانده وقت بسیج

حسین طائب، پس از تصدی مسئولیت‌های مختلفی چون معاون فرهنگی ستاد مشترک و فرمانده دانشکده فرهنگی دانشگاه امام حسین(ع) سپاه، به عنوان فرمانده نیروی مقاومت بسیج منصوب شد.

<http://www.tabnak.ir/pages/?cid=13731>



تجاوز و آزار جنسی از مشخصه‌های زندان بعد از ۲۲ خرداد است. چند زن و مرد از تجاوزهایی که بر آنها رفته، سخن گفته‌اند.

مریم صبری در یک مصاحبه راه دور با تلویزیون صدای آمریکا می‌گوید که در زندان از طرف بازجوهای مختلفی به او تجاوز شده است.

بهاره مقامی می‌نویسد که از طرف حسین طائب فرمانده ی وقت بسیج مورد تجاوز قرار گرفت. او همچنین از تجاوز به دختر جوان دیگری به نام مهسا گزارش می‌دهد.

منیره برادران

تکانه‌دهنده



زن ۲۳ ساله‌ای که عضو هیچ سازمان سیاسی نیست و کارش خدمات اجتماعی داوطلبانه بوده به عفو بین الملل از نحوه بدرفتاری‌ها و شکنجه‌هایی که دیده چنین گزارش داده است.

او دوبار از طرف پاسداران در تهران دستگیر گردیده بود. بار دوم، در اواخر ۱۹۸۲، وی به مدت پنج هفته در یکی از ساختمان‌های کمیته در "انفرادی" نگه داشته شده است. و در طی این مددت بارها درباره وابستگی‌های سیاسی فرضی‌اش مورد بازجویی قرار گرفته و اسامی رفقاییش را از وی خواسته‌اند.

در یک موقعیت از او خواسته‌اند لباس‌اش را بکنند [برهنه شود] و مجبورش ساخته‌اند از دهان و از مقعد در وی دخول کنند.

...او باکره بوده است

من پیش از این با هیچ مردی نزدیکی نکرده بودم. نمی فهمیدم چه اتفاقی دارد برایم می افتد. وحشت برم داشته بود.

شنیده بودم اگر در زندان به زنی تجاوز شود، هرگز از زندان آزادش نمی کنند.

"...وقتی که کار تمام شد، پشت سر هم بالا می آوردم و نمی توانستم جلوی گریهام را بگیرم

وی چند هفته بعد آزاد شد ولی نمی‌توانست درباره‌ی این تجربه‌ی بد با کسی حرف بزند، تا اینکه یک سال بعد از کشور خارج شد.

او می‌گوید: "قبل از زندان من آدم مستقلی بودم، اعتماد به نفس داشتم و " از هیچ چیز نمی‌ترسیدم".

اما اکنون وی می‌گوید از همه کس وحشت دارد و اعتماد به نفس‌اش را یکسره از دست داده است.

حتا از اینکه به تنهایی به خیابان برود ناتوان است.

تماس و برخوردش با مردان، حتا با مردان خویشاوند برای او سخت شده و از عهده آن بر نمی‌آید.

<http://www.iranrights.org/farsi/document-105-146.php>

مصلوب



همه چیز در عرض چند دقیقه به وقوع پیوست. خون از تن و پایم جاری بود. بدنم خیس بود و مایع لزجی را از میان پاهایم احساس میکردم. احساس کردم همه چیز درنگام رو به سیاهی میرود. درحالیکه زیب شلوارش را بالا میکشید با دست مرا از قسمت سرم بلند کرد و محکم تکیه به دیوار داد و سپس لباسهایش را مرتب کرد.

صدای شیئی آهنین به گوشم رسید. ...

احتمالا چاقو بود و من تصور میکردم با یک ضربه ناگهانی، مرگ به سراغم خواهد آمد. خون از پایم همچون فواره بیرون میزد و سطح زمین را با خود گلگون میساخت و من هنوز نیمه جان بودم.

به سویم خزید و پس از آنکه سفتی و محکمی و مدور بودن سینه ام را به تمجید گرفت با قیچی اش سپس لبهایش را به زیر لالهء گوشم گذاشت و گفت "اگر آنچه را که ... که به دست داشت سویم آمد بر من گذشت جایی بازگو کنم سرم را نیز خواهد برید به همین سادگی که اکنون گیسوانم را می برد." سپس مرا با فشار به روی زمین نشاند.

بعد از آن با قیچی شروع به بریدن موهایم کرد.

مصلوب نوشته کتابتون آذرلی

صیغه!!!



دانشجوی پزشکی مشهد بود. مدتی در زندان مشهد، اوین و چالوس گذرانده بود و حالا به سپاه لاهیجان تحویل داده شده بود. او به گفته برخی هم بندها، سبیل مقاومت در برابر رژیم بود. به همه درس مقاومت می آموخت و بارها شلاق دیگر زندانبانان را به جان خریده بود. او محکوم به اعدام شده بود و حکم اعدام خودش را امضاء کرده بود.

می گفتند يك ماه در انفرادی بوده و هر نیمه شب به سراغش می رفتند و از او می خواستند که قبل از اعدام، صیغه یکی از گزمه ها بشود. او تسلیم نشده بود.

به او گفته بودند که بنابر قوانین شرع دختر باکره را نمی توان اعدام کرد.

حاکمان شرع توانستند با سوء استفاده از نجابت و پاکدامنی او، او را وادار به عقب نشینی از مواضع خود بکنند.

رهنوردان پیروزمند

موضوع خواهر خانم بهزادی (تهرانی) چه بود؟



عکس از بنیاد برومند

<http://www.iranrights.org/farsi/memorial-case--4435.php>

– خواهر خانم بهزادی، شیدا بهزادی دوست و همشهری من بود، او هم تقریباً همزمان با من ازدواج کرد، و با شوهرش که او هم مثل عباس فعالیت سیاسی داشت به تهران میاد تا دور از چشم پاسدارها و اطلاعاتی ها زندگی کنند، اون ها هم تقریباً همزمان با ما دستگیر میشند.

وقتی من در کمیته مشترک در انفرادی بودم تا مدتی صدای دختر کوچولوش، شیرین، را می شنیدم. و صدای راه رفتن خودش رو. بعدها فهمیدم در همون تابستان ۶۵ به خانواده اش خبر دادند که شیدا در زندان خودکشی کرده.

و عکسی هایی هم از او در حالیکه طناب یا پارچه ای به دور گردنش پیچیده شده به خانواده اش دادند.

خانم بهزادی پزشکه و همون موقع از اونها پرسیده بود، در زندانهای شما وقتی کسی خودکشی میکند اول او را به دکنتر می رسونید یا اول از او عکس می گیرید!؟

شوهر شیدا، مهندس سعید طباطبائی مرد مهربان، حساس و فهمیده ای بود.

ساک او را هم پس از فاجعه کشتار زندانیان، به خانواده اش تحویل دادند. خانواده شیدا و هم خانواده سعید از خانواده های سرشناس و با فرهنگ اصفهان هستند و داغ این مرد و زن جوون واقعا کمر اونها رو خرد کرد.

منتظری:



آیا می‌دانید در بعضی از زندانهای جمهوری اسلامی دختران جوان را به زور تصرف کردند؟ آیا می‌دانید هنگام بازجویی دختران استعمال الفاظ رکیک ناموسی رایج است؟ آیا می‌دانید چه بسیارند زندانیانی که در اثر شکنجه‌های بی رویه کور یا کر یا فلج یا مبتلا به دردهای مزمن شده‌اند و کسی به داد آنان نمی‌رسد؟

مهدیس



مهدیس، دختر جوانی که در سال ۱۳۸۱ به خاطر شرکت در یک تظاهرات دانشجویی دستگیر و به زندان اوین منتقل شد، گزارش داد که وی چندین مرتبه توسط بازجو در زندان مورد تجاوز قرار گرفت:

بعد از بازجویی دوم تا سه روز به من تجاوز می‌شد.
در اثر آن من خونریزی شدید داشتم. اما آنها حتی یک نوار بهداشتی نیز در اختیار من قرار ندادند.
به طرز وحشتناکی به من تجاوز کردند. دو مرد بودند و اسم خود را نگفتند.
یکدیگر را «سید» یا «حاجی» صدا می‌زدند.
بار اول من التماس می‌کردم که من دوشیزه هستم و این کار را با من نکنید و آنها خیلی راحت گفتند، «تا حالا نجشیدی؟ حالا بچش!» بازجویان برای در آوردن لباسهای من، با قیچی آنها را پاره کرده بودند.
در اثر این کار دست من زخمی شد. گفتند که اگر به کسی بگویم خانواده من را می‌کشند. من بسیار اذیت شدم.

<http://www.iranhrdc.org/persian/permalink/3408.html?p=8>

دو مورد تجاوز



مورد اول خودم هستم و دومی یکی از هم زندانیان سابقم. بعضی از دوستان کم لطف تجاوز را نوعی شکنجه می دانند. باید بگویم برای من و دوستم اینطور نبوده ، چیزی بوده ماورای شکنجه... این دوستان بعد از تجاوز خودکشی رانوعی عمل مذهبی تلقی می کنند. ابایی ندارم.

بگذار هرچه می خواهند بگویند. چون در آن شرایط نبوده اند و نمی توانند درک کنند. بازجو با این کار می خواست مرا خرد کند. که خرد شدم. آن یکی هم دیوانه شد. بعد از آزادی نتوانستم از او خبری بدست آورم. خانواده اش از داشتن چنین دختری اظهار بی اطلاعی میکردند.

بعد از مدتی بازجویی ، وقتی بازجو احساس کرد که با شکنجه کردن نمی تواند اطلاعات بگیرد به من گفت "در بیرون خیلی سربلند بودی. وقتی راه می رفتی حتما احساس غرور می کردی. کاری می کنم دیگر رویت نشود بیرون آنطور راه بروی".

شب موقع بازجویی با چشمان و دستان بسته (دست های بسته به میله شوفاز) در راهرو شکنجه گاه پیشم آمد و گفت تو مثل اینکه با حرف حساب آدم نمی شوی. ما دیگر از تو اطلاعات نمی خواهیم چون اطلاعات تو سوخته است.

آرام آرام شروع به جلو آمدن کرد. همین بازجو در حین بازجویی بارها و بارها بدنم را لمس کرده بود. گفت کاری می کنم که تا ابد یادت نرود. شروع کرد به کنار زدن چادرم ، منم که دستانم بسته بود سعی کردم از پاهایم کمک بگیرم.

راستش را بخواهید اول فکر می کردم مرا می ترساند تا اینکه وقتی دکمه های بلوزم را شروع به بازکردن کرد سروصدا را شروع کردم ، چون دیدم واقعا مسئله ترساندن نیست.

دستانش بدنم را لمس کرد ، از آن حالت لمس کردن فهمیدم... با دستمالی که داشت دهنم را بست. کار بستن دهن که تمام شد ، چون من اصلا قدرت مانور نداشتم و دستانم بسته بود به شوفاز.

بعد از تلاش های فراوان من و ناتوانی بدنم، کارش را تمام کرد. دوباره به همان حالت اول دکمه هایم را بست و شلوار را پایم کرد. احساس خورد شدن می کردم.

قدرت حرکت نداشتم. حتی بری پوشاندن خود نمی توانستم کاری بکنم، ناتوان شده بودم. دستانم بر اثر تلاشی که کرده بودم سیاه و باد کرده بود. بعد از آن مرا به بازجویی بردند.

حالم خوب نبود. با تکه شیشه ای که در اتاق بازجویی پیدا کردم، از فرصت استفاده کرده و رگ دستم را زدم که بازجو سر رسید.

بر اثر خونریزی دستم، تمام لباس و تقریباً جلوی پایم خونی شده بود. دست پاچه شده بودند چون آنها از موضوع خبر نداشتند و اگر هم خبر داشتند خودشان را به نفهمی می زدند.

مسئول بهداری آمد و گفت به رگ اصلی نزده است. پارچه ای را آتش زد و روی دستم گذاشت و با باند آن را بست.

مرا به راهرو و جلو اتاق شکنجه که محل رفت و آمد پاسداران و بند مردان بود بردند. حالتی رانمی توانم برایتان تشریح کنم. تنها دنبال این کار بودم که هر طور شده خودم را بکشم.

حالا به هر وسیله ای که باشد. شب موقع نماز پاسداران از فرصت استفاده کرده و قوطی قرصی را از جلو یکی از سلولها برداشتم. چون زمانی که در سلول هستی قرص ها را بیرون سلول می گذارند. فرصتهای جلوی چند سلول نزدیکم را جمع کردم.

تعداد قرص ها زیاد بود نمی توانستم آنها را بدون آب بخورم. دنبال فرصت می گشتم تا اینکه بعد از چند روز مرا به سلول فرستادند. بهترین موقع بود.

می دانستم هر چند ساعت یکبار برای بازجویی صدایم می کنند. برای این کار آخر شب را انتخاب کردم که اگر بازجویی هم داشته باشم بعد از نصف شب راحت می گذارند و تا صبح سراغم نمی آیند. نصف شب تمام قرص ها را خوردم.

با وضعیت جسمانی که داشتم اطمینان کامل داشتم قرص های خواب آور کار خود را خواهند کرد. قرص ها را خوردم و چون بعد از زدن رگم هیچی بهم ندادند با خود به سلول ببرم - حتی چادر و چشمبند را- روی زمین دراز کشیده و انتظار مرگ را کشیدم.

برای دادن صبحانه که معمولاً بین ۶ تا ۳۰ و ۶ بود می آیند، هرچه به در می زنند جوابی نمی شنوند. حاجی مسئول صبحانه اولین کاری که می کند با پایین تماس می گیرد و از طریق آیفن توی راهرو می گوید فلان سلول جواب نمی دهد.

اینها را بعدها زندانی سلول روبرویی که توی بند دیدمش به من گفت. بعد از مسئله خودکشی و آمدن پاسدارها، تمام این صحبت ها را من از زبان زندانی سلول روبرویی برایتان تعریف می کنم.

او گفت بعد از آنکه مسئول صبحانه از تو جوابی نشیند با مسئولان زندان تماس گرفت. بعد از چند دقیقه تعدادی پاسدار سراسیمه می آیند و از حاجی می پرسند چی شده.

او می گوید : "در راباز کردم ، چادر را تو انداختم و هرچه صدایش می کنم که چادر را سر کند و بیاید صبحانه را بگیرد جواب نمی دهد. یکی از آنها مرا صدا می زند ، وقتی جوابی نمی شنوند تصمیم می گیرند بیایند توی سلول.

بعد از آن دیگر سلول روبرویی چیزی از صحبت های آنهارا نمی شنود. بعد از مدتی صدای سیلی زدن می شنوند. در سلول باز می شود و می گویند مواظب باشید نیفتد.

آنقدر برای بهوش آمدن به من سیلی زده بودند و رگ شانه هایم را فشار داده بودند که تا مدتها صورتم و شانه هایم درد می کرد. چشمانم را که باز کردم در بیمارستان بودم. دکتر پرسید چند تا قرص خورده ای؟ در حین خواب و بیداری سر تکان دادم.

برای بیرون آوردن قرص ها لوله ای را وارد معده ام کرده بودند. حالت استفراغ داشتم. به یکی از دستانم سرم زده بودند و دست دیگرم را به تخت بسته بودند.

همان دستی که قبلا رگش را زده بودم و هنوز هم بر اثر فشاری که به آن آمده بود کیبود بود. دکتر به آرامی گفت ، خطر رفع شده است ولی تا مدتی باید بیمارستان باشد.

ولی آنان اصرار داشتند مرا به زندان برگردانند. دکتر گفت ما نمی توانیم مریض را الان مرخص کنیم احتمال زیاد دارد بر اثر قرص هایی که خورده دوباره به حالت اغما بیفتد.

مرا به مدت دو روز در بیمارستان نگه داشتند. بعد از دو روز مرا به زندان برگرداندند. یکی از بازوهایم گفت با خانواده ات ملاقات داری ، خودت باید دلیل خودکشی را به آنها بگویی.

باید بگویم!؟ یا واقعا این بازو از جریان خبر نداشت و یا خودش را به نفهمی زده بود و یا اگر هم می دانست هیچوقت حدس نمی زد در ملاقات به خانواده ام چیزی بگویم.

به پدرم اجازه داده بودند با من ملاقات کند. به پدرم گفته بودند حق نداری زیاد سؤال کنی. بعد از خودکشی، خانواده ام فهمیده بودند.

پدرم شب و روز جلو بازداشتگاه را ول نکرده بود، آنجا خوابیده بود. پدرم را در اطاق ملاقات همراه بازو دیدم. پدرم پیرتر شده بود. بازو گفت بگو چرا خودکشی کرده بودی.

از فرصت استفاده کرده و به پدرم گفتم جریان چی بوده. نه بازو و نه پدرم انتظار نداشتند. پدرم نگاهی به من و نگاهی به بازو کرد و گفت از من خواسته اند ترا نصیحت کنم ولی حالا هر تصمیمی بگیری نگران ما و بچه ات نباش ، نمی گذارم به بچه ات سخت بگذرد. خواهران و برادرانت هم مرا کمک می کنند.

از جاش بلند شد و رفت.

در مقابل پدرم احساس گناه کردم ، پدری که هنوز غم از دست دادن برادرم را داشت ، خودم را هرگز نخواهم بخشید. بعد از آن، پدرم هرگز در آن رابطه سوالی از من نکرد ، فقط يك بار گفت این مسئله بین خودمان خواهد ماند.

این جریان را من دو ماه پیش که داشتم برای مراسم خودم را آماده می کردم به شوهرم و دخترم گفتم.

تجاوز دوم مربوط به دختری است بنام... به او در زندان مریوان تجاوز کردند. این شخص را من زمانی دیدم که حالت دیوانگی داشت، نه حمام می رفت و نه کارهای عادی روزانه خود را انجام می داد.

بوی بدی که می داد نشانه عفونتی بود که داشت. برای مدتی توی بند آوردنش. هر چند وقت يك بار مرا به خاطر وضعیت خودم به بیمارستان می بردند. يك بار تصادفی همراه من به دکتر زنان آمد.

در بیمارستان با هم وارد اتاق معاینه شدیم. وقتی کار معاینه و نسخه من تمام شد، نوبت او رسید. چون حالت عادی نداشت من به پرستار و دکتر گفتم مثل اینکه رحم او عفونت کرده است.

با کمک من و دکتر و پرستار روی تخت خوابید. چون عفونت خیلی پیشروی کرده بود، آنها مجبور شدند از وسائلی که برای معاینه زنان استفاده می کنند استفاده کنند تا بتوانند تشخیص دهند عفونت تا چه اندازه پیش رفته است.

آنها داشتند معاینه می کردند که دکتر گفت اینکه دختر نیست، زن است. تعجب کردم، وقتی بیرون آمدم بهش گفتم چرا نگفتی از دواج کرده ای. گفتم که حالت عادی نداشت.

نیم نگاهی به من کرد و گفت برایت خواهم گفت. بعدها از دوستان صمیمی هم شده بودیم. هر چند مدت کوتاهی بود ولی دوران سخت و دشواری بود.

چون حالش خوب نبود او را به بیمارستان منتقل کردند. قبل از رفتن نامه ای بدست من داد و گفت تا من نرفته ام آنرا نخوان. همه چیز را در مورد خودم برایت شرح داده ام.

نوشته بود بعد از دستگیری در مریوان، هنگام شب یکی از پاسداران به سلول او رفته و به او تجاوز می کند.

او وضع آن شب را اینطور تعریف کرده بود: "آن شب پاسدار با در دست داشتن يك چراغ قوه (چون موقع جنگ ایران و عراق بود شب ها خاموشی می دادند) وارد سلولم شد، آن کار ی را که میبایست با مادر خودش می کرد با من کرد." این فرد هیچوقت حالت عادی خودش را بدست نیاورد و یا اگر هم بهتر شده بود من هیچ خبری ازش نداشتم و بعد از آزادی به دیدن پدرش رفتم. پدرش از داشتن چنین دختری اظهار بی اطلاعی می کرد.

من از موضوع چیزی به پدرش نگفتم. این شخص از فعالین کومه له بود و برای بار دوم بود که در حین بیرون رفتن از مرز ایران و عراق دستگیر شده بود.

متن سخنرانی نینا اقدام

وقتي به من تجاوز مي کرد، دهانم را بست. اما وقتي داشتم حد مي خوردم دهانم را باز گذاشت



در شب سوم، حدود ساعت شش، صدای قدم هایی سنگین در راهرو پیچید، سپس در اتاق من به صدا " درآمد. آنگاه صدای خوفناکی را شنیدم که می گفت: روتو بکن به دیوار! رویم را که به دیوار کردم، به درون اتاق آمد و این بار گفت: چادرت را سرکن! چشم بندی هم به طرفم پرتاب کرد که به چشم هایم بزنم.

بعد رفتیم به اتاقی در طبقه پایین. مرا به تختی بست و پس از آن که "تعمیر" شدم و "حد شرعی" خوردم، با کابل هشت ضربه با پایم زد، به من تجاوز کرد. و وقتی به من تجاوز می کرد، دهانم را بست. اما وقتی داشتم حد می خوردم دهانم را باز گذاشت." (۲۵) ماریا- م. نویسنده این گزارش، اضافه می کند که شکنجه گر، پیش از تجاوز و پس از آن، برای هدایت زندانی چشم بسته به مکان شکنجه و پس از آن به سلول، برای پرهیز از تماس با زندانی، چوبی به دست او می دهد که مبادا مرتکب گناه شود

وبلاگ خاطرات زندان – از گزارش ماریا - م

<http://khateratezندان.blogspot.com/search?updated-min=2005-01-01T00%3A00%3A00%2B03%3A30&updated-max=2006-01-01T00%3A00%3A00%2B03%3A30&max-results=2>

آناهید نفس عمیقی می کشد و می گوید:



چون من با دختر خاله‌ام دستگیر شدم. من ۱۲ سالم بود و او ۱۴ سالش بود. دو تا روزنامه کمونیستی - توی کیف او بود. وقتی ما را توی خیابان گشتند و روزنامه‌ها را دیدند، دستگیرمان کردند و بازجویی کردند. او به بازجو گفت که من چیزی در مورد روزنامه‌ها نمی‌دانم. و این حقیقت داشت، ولی این باعث شد که او را شکنجه کنند و به او تجاوز کنند. چون به آنها نگفت که روزنامه‌ها را از چه کسی گرفته بود.

ما توی دو تا سلول انفرادی کنار یکدیگر بودیم و او در مورد تجاوز به من گفت و گفت که خودکشی خواهد کرد. آن شب خیلی گریه کردم، التماسش کردم که خودش را نکشد، دوستش داشتم. او گفت که نمی‌تواند و خودش را کشت.

در سلولم را کوبیدم، می‌خواستم به پاسداران بگویم که مراقبش باشند و نگذارند که خودکشی کند. ولی کسی در را باز نکرد. صبح آنروز رفت و آمد و صدای پیچ نگهبانان را می‌شنیدم.

احساس کردم که جسدش را از سلول می‌برند. خانواده خاله‌ام می‌دانند که به او تجاوز شده و او خودکشی کرده است. رژیم به آنها گفت که او خودکشی کرد و من به آنها گفتم که به او تجاوز شد. چطوری می‌تونم با آنها روبرو شوم؟ من زنده‌ام و بچه آنها مرده است.

زیر بوته لاله عباسی - نسرین پرواز

سهیلا درویش - روایتی دیگر



ماریا - م در نوشته ی خود از سهیلا درویش هم یاد می کند که در زندان به او تجاوز می شود و "بعدها روزی که ساک او را به خانواده اش می دهند پانصد تومان به به عنوان مهریه روی وسایل سهیلا می گذارند.

در تجاوز، دست اندازی زورمدارانه ی زندانبانان به جسم و روان و عواطف زندانی کامل می شود. غارتی ویرانگرانه که زندانبان اسلامی در مورد زنان باکره کلاهی شرعی برای آن می سازد.

<http://khateratezندان.blogspot.com/search?updated-min=2005-01-01T00%3A00%3A00%2B03%3A30&updated-max=2006-01-01T00%3A00%3A00%2B03%3A30&max-results=2>

روایتی دیگر



اوج حس آلودگی پیکر زنانه را در بیان شهرزاد از تجاوز جنسی در زندان می خوانیم.

شهرزاد می نویسد: "تف مالی شدم، لجن مالی کاش می شد گوست تتم رو بکنین و دور بندازین..." "تأثیرات ویرانگر تجاوز پس از سال ها رهایی از زندان هنوز در جسم و جان شهرزاد خودنمایی می کند." (۳۵) در خاطرات منیره برادران هم، اشاره کوتاهی به یک مورد تجاوز به یک زندانی زن داریم. هم چنین در گزارش کوتاه زندانیان سیاسی زن که در گفتگوهای زندان شماره دو، چاپ شده است تجاوز جنسی در زندان اشاره شده است.

ماریا- م که در سطور پیشین گزارش او را از تجاوز نقل کردیم، در نوشته ی خود از سهیلا درویش هم یاد می کند که در زندان به او تجاوز می شود و "بعدها روزی که ساک او را به خانواده اش می دهند پانصد تومان به به عنوان مهریه روی وسایل سهیلا می گذارند." (۳۶)

در تجاوز، دست اندازی زورمدارانه ی زندانبانان به جسم و روان و عواطف زندانی کامل می شود. غارتی ویرانگرانه که زندانبان اسلامی در مورد زنان باکره کلاهی شرعی برای آن می سازد. اما خوب است یادآوری کنیم که در زندان مردان هم به پسران نابالغ تجاوز می شده است.

رضا غفاری و حمید آزادی در خاطرات خود به این تجاوزات اشاره می کنند. پسران نابالغی که قربانی این تجاوزها هستند در نگرش زندانبان، به نوعی فاقد جنسیت مردانه اند و با زنان این همانی می دارند. اما ویژگی جنسیتی زندان اسلامی، تنها به تمایز موقعیت زنان در زندان و یا تصویرزندان می زند.

<http://www.negah1.com/zan/shafigh1.htm>

از خاطرات محمد...



اون شب ما را بردند جنازه بکشیم. من خودم ۲۱ جنازه را بلند کردم. هر دو نفری یک جنازه را بلند می‌کردیم. در آنجا بود که من با چشمان خودم دیدم که قسمت پائین بدن دخترهایی که اعدام کرده بودند، خونین بود. مثل آنکه تمامشان را خنجر زده اند. ما شنیده بودیم که دخترانی را که اعدام می‌کنند نمی‌بایستی باکره باشند.

این فتوی را برخلاف چیزی که همه عنوان می‌کنند منتظری داد و خمینی تأیید کرد. آن اوایل در تهران این فتوی را انجام می‌دادند. حالا من خودم به عینه هنگام بلند کردن جنازه ها می‌دیدم که بدن قربانیان دختر خنجر خورده بود.

تجاوز یک اتفاق ساده بود؟

دنیا روشن

سه شنبه ۲۰ اسفند ۱۳۸۱



به نقل از گفتگو های زندان شماره ۴

سال شصت، سال وحشت، سال سرکوب، سال زنده به گور شدن نهال آزادی، سال پنهان کردن عشق در پستوخانه، کتاب های سوخته، خانه گردی، تعقیب و دستگیری

خانه مان محاصره . ساعت سه بعد از نیمه شب دستگیر شدیم. من و خاهر م امکان هیچ گونه فرار و پنهان شدن نداشتیم.

وقتی در ماشین که ما را با خود می برد نشستیم گویی جانیان حرفه ای و خیلی مهمی بودیم که اینچنین به سراغمان آمده بودند.

به پشت سرم نگاه کردم : مادرم را دیدم که در حال ناله و شیون ، بی فایده به دنبال ماشین می دوید. نگاهی به اطراف انداختم. همسایه ها از لای در، مخفیانه نگاه می کردند.

کسی از ترسش در را باز نمی کرد.

اینجا اوین بود. به یکباره تمامی اضطراب ها و فکر . نزدیکی های سحر بود که از "پیچ توبه" گذشتیم و خیالات قبلی ام در مورد اوین تسکین پیدا کرد.

من در متن ماجرا گرفته بودم.

سرنوشت مشترکی با هزاران انسان که می رفت ابعاد وحشتناکی به خود بگیرد.

ساعت ۱۰ صبح مرا به بازجویی بردند. اولین تماس با کابل بر فرق سرم و لگدی که مرا بدرقه کرد، چنان برقی از سرم پراند که برای لحظه ای زمان و مکان را فراموش کردم.

مرا روی تخت خواباندند. پاهایم را بستند. تکه ابر کثیفی در دهانم فرو کردند، تا صدایم در نیاید. ابر چنان کثیف بود که حالم را بهم می زد.

شمارش کابل به ۱۰ نرسید بعد که دیگر چیزی نفهمیدم. فقط یادم است که آب(یا ماده ای که متوجه نشدم چیست) روی پایم ریختند و یا چیزی به کف پایم می کشیدند.

بعد مرا مجبور به راه رفتن کردند. یکی از شکنجه گران که گوئی فراموش کرده بود من " نامحرم" هستم، زیر بغلم را گرفته بود.

روز پنجم شعبه شش خیلی شلوغ بود. پنج روز در آن اتاق بودم. بعدا فهمیدم به آن شعبه شش می گویند با چشم بند امکان دیدن نداشتیم ولی احساس می کردم در گوشه اتاقي هستم که از طریق پرده ای از قسمت دیگر جدا بود.

آن روز بعد از بازجویی همان جا مانده بودم و کسی سراغ من نیامده بود. از این وضعیت بدم نمی آمد. در تنهایی خودم را مجاله کردم و به بازسازی ذهن و روانم پرداختم.

تا شب هنوز آنجا بودم. صدای "حامد" شکنجه گر شعبه شش را شنیدم که همچون گفتاری کثیف، صید تازه ای را به قربانگاه آورده بود.

این یکی، غزال کوچکی بود که به زحمت صدای او را از یک دختر بچه می شد تشخیص داد.

خوب بگو ببینم برادر و خواهرت کجا هستند؟

نمی دونم به خدا من از مدرسه اومدم خونه واز چیزی خبر ندارم.

او را به روی تخت خواباند و پاهایش را بست و همان سوال را تکرار کرد.

اما صدایش از حالت معمولی آمیخته به خشم و غضب، خارج شده بود و مرتب آهسته تر صحبت می کرد.

داشتیم خفه می شدیم. دیگر نفسم با شنیدن حالت صدای حامد تمام وجودم به لرزه افتاد. نفسم در نمی آمد به شماره افتاده بود و ضربان قلبم را در گلویم حس می کردم.

می خواهد با او چکار کند؟ سرم گیج می رفت.

همه قضاوت ها و ددمنشی هایی را که خوانده و شنیده بودم، حالا در حضورم اتفاق می افتاد.

باید کاری می کردم. چه کار می توانستم بکنم؟ دیگر به وضوح صدای نفس های حامد را می شنیدم و تصور وضعیت دخترک کوچک مرا ذوب می کرد.

به ناگهان موجودی دیگر از درونم فریاد کشید که تا به حال از خودم نشنیده بودم. فریاد زدن، تنها کاری بود که از من بر می آمد. با این فریاد، تمام نقشه های کثیف بازجو برهم خورد. حامد چون حیوانی وحشی به سویم هجوم آورد.

او تازه از وجود من خیر دار شده بود. مرا زیر مشت و لگد گرفت و دیوانه وار بر سر و رویم می کوبید. بعد دست بند آوردند و مرا قپانی کردند.

وجود نازنین دخترک خردسال، با بیست و چهار ساعت قپانی با دهان بسته برایم مهم تر بود.

با دهان بسته در درون خودم هنوز فریاد می زدم.

درد کتف ها و دست هایم در مقابل رنجی که دوست کوچک و نادیده ام متحمل شده بود، رنگ می باخت.

هیچ گاه جرات نیافتم که در باره آن شب با .چندی بعد با "ندیم" هم بند شدم، دوازده سال بیشتر نداشت هم سخن بگوئیم. شاید مسائل امنیتی و لو نرفته، شاید تاوان سنگین اتهام به "برادر مسلمان و مکتبی" یا بازجوی دادستان انقلاب اسلامی" بود، و یا هزار شاید دیگر، مانعی برای " همان حیوانی که نامش گفتگوی ما بود. هر روز و هر ساعت امکانی برای این کار پیدا می شد ولی سکوت سایه سنگین خود را بر ما تحمیل می کرد

اینک سال ها می گذرد، و طنین پرسش های مزمونی مرا رها نمی سازد: " تا چه هنگام این هیولای سکوت با ما خواهد بود؟..... من و ندیم چند بار تکرار شدیم؟.... من و ندیم و زنان دیگر چند بار در معرض خطر شکنجه و یا تجاوز قرار گرفتیم؟..... من و ندیم و زنان دیگر چند بار در معرض خطر شکنجه و یا تجاوز قرار خواهیم داشت؟... من و ندیم و زنان دیگر چه نفرتی را درون خویش بارور کردیم؟..... من و ندیم و زنان دیگر

بیداران

سهیلا درویش کهن - روایتی دیگر



در سال ۶۲ که در سلول انفرادی گوهردشت به سر می بردم، هنگامی که مرا به حمام برده بودند، از پنجره ی حمام، صدای زنی را شنیدم که زار- زار می گریست و فریاد می زد که در سلول انفرادی مورد تجاوز قرار گرفته است

سهیلا درویش کهن تنها به خاطر تن ندادن به نماز اجباری، دست به انتحار زد

.

ایرج مصداقی - نه زیستن، نه مرگ

تکان دهنده



در اوایل دهه ۶۰، در یکی از شهرهای شمال، دختر ۱۷ ساله‌ای دستگیر و از مواضع سیاسی و نظری خود دفاع می‌کند. این دختر شوری از مقاومت و شجاعت را در دادگاه‌ها از خود نشان داده و همچنین با رئیس دادگاه به مباحثه ایدئولوژیک می‌پردازد.

حاکم شرع در بی‌دادگاه حکم اعدام را صادر می‌کند و چون اسلام اعدام دختران باکره را تأیید نمی‌کند. پاسداری قبل از اعدام به صیغه خود در آورده و به این دختر تجاوز قانونی می‌کند.

در همین حین رئیس دادگاه نظرش عوض شده و می‌خواهد با این دختر ۱۷ ساله به جر و بحث بپردازد و او را به اصطلاح به راه راست هدایت کند. دختر زنده می‌ماند و بعد از مدتی متوجه تغییراتی در بدن خود می‌شود.

لباس‌هایش به تن‌اش تنگ می‌شود و حس می‌کند که حامله است.

بعد از قطعی شدن حاملگی‌اش، او سعی می‌کند در ملاقات‌ها، بدنش را از پدر و مادرش مخفی نگه دارد ولی خانواده‌اش متوجه می‌شوند. رئیس دادگاه هم با دانستن این موضوع، مطرح می‌کند تا به دنیا آمدن بچه، به دختر جوان وقت می‌دهد که فکر کند و ارشاد شود.

دختر برای چند ماه منتظر تولد فرزند خود و همچنین اعدام خود می‌باشد، یعنی تا زاده شدن طفل مادر حق حیات دارد! بعد از به دنیا آمدن فرزند، دختر جوان همچنان روی مواضع خود باقی می‌ماند و تیرباران می‌شود.

با تلاش و گریه و زاری خانواده دختر زندانی و طرح این که شما که دخترمان را از ما گرفتید، حداقل بچه‌اش رابه ما بدهید، خانواده، کودک را از آن‌ها تحویل می‌گیرند.

بعد از مدتی مرد پاسداری با یک قواره پارچه و یک کله قند و مقداری پول به خانه پدر و مادر دختر اعدام شده می‌رود و با برخورد طلب‌کارانه و بد، می‌گوید این هم مهریه دخترتان است نمونه دیگر: مرد پاسداری با لباس شخصی به خانه یک دختر اعدامی می‌رود و برای خانواده او یک قواره پارچه و مقداری پول می‌برد و می‌گوید:

این مهریه دختر شما است، چهره پدر دختر اعدامی* با خنده‌ای تلخ و با خشم در جواب می‌گوید، مگر دختر من در موقع اعدام راضی بود که به صیغه شما در آید که برایمان پارچه و پول آوردید، ارزانی خودتان، شما به او تجاوز کردید

!

در سپتامبر ۲۰۰۶ به مناسبت برگزاری سالگرد کشتار زندانیان سیاسی دهه ۶۰ در دانمارک، شرکت کننده مردی بعد از پایان سخنرانی ام در وقت استراحت مورد ذکر شده را برایم به طور خصوصی بازگو کرد، از او خواهش کرده که خود در قسمت بعدی برنامه مطرح کند، او خودداری کرد و گفت بیانش، همچنان تابوست، چرا که همه خواهند فهمید در خانواده آن‌ها این اتفاق افتاده است.

اگر این شخص بتواند بگوید این واقعه دردناک در چه سالی و در کجا اتفاق افتاده است؟ کمک در جهت مستند سازی انجام داده است

بعد از کشتار تابستان ۶۷، خانواده‌ها در اولین ملاقات‌ها در مهر و آبان همان سال به ما در بند ۳ آسایشگاه زنان طبقه سوم زندان اوین، خبر تجاوز زنان قبل از اعدام را دادند!

خانواده‌ها با حالتی مشوش و با اضطراب و همدل با خانواده‌های اعدامی خبر را به ما انتقال دادند و نگران شدید وضعیت همگی ما بودند.

باز از طریق ملاقات‌ها خبر دار شدیم، مرد پاسداری به خانه یک دختر اعدامی سال ۶۷ رفته و گفته است: "من یک شب با دختر شما بودم" و پولی به عنوان مهریه به آنان می‌دهد.

خانواده‌ها تاکید بر تصمیم فردی و مخفیانه این پاسدار، همراه با افشاگری بر علیه جمهوری اسلامی را بازگو کردند و حالت رسمی و علنی از طرف زندان را نداشت

نگارنده با تلفنی با یک زن زندانی سیاسی سابق، به گفته او، خبر تجاوز زنان در همان سال‌ها از طرف خانواده اعدامی "ا" که خبر دهنده بود، تکذیب شد.

از طرفی یک زن زندانی سیاسی سابق دیگر که خود در آسایشگاه زندان اوین در آخرین لحظاتی که زنان اعدامی در آن‌جا دیده شدند، بود خبر تجاوز دختران قبل از اعدام زندان اوین را تأیید می‌کند

از گفتگوی سودابه اردوان با رادیو فردا



شکنجه جنسی یک ابزار دیگری است برای خرد کردن زندانی. این چیزی نیست که مال الان باشد. از همان سال ۶۰ نگاهی که عمال و شکنجه‌گران جمهوری اسلامی بخصوص روی زن‌ها داشتند، از این طریق همیشه فکر کردند که شکنجه بیشتری را می‌توانند اعمال کنند.

یکی از متداول‌ترین چیزها این است که زندانیان سیاسی زن، بخصوص در آن سال‌هایی که ما زندان ساله بودند. بودیم، اکثراً ۱۷ یا ۱۸

بچه‌های جوانی بودند از دواج نکرده. اینها را قبل از اینکه اعدام کنند، فکر می‌کردند حتماً به اینها تجاوز کنند که اینها بهشت نروند

این سیستماتیک بود. اینها توجیه مذهبی پشت آن داشتند.

در موردهای مشخص بوده که به خانواده فرد اعدام شده، شیرینی یا مقداری کمی پول دادند، که این شیرینی از دواج دختر شماسست قبل از اعدام. یک قوطی شیرینی فرستادند در عین حال گفتند که اینقدر مثلاً پول گلوله باید بدهید.

یک چیزی را اشاره کنم. تمام این چیزهایی که الان رو می‌شود و به حق هم باید رو شود، خیلی خوب است. ولی دوران ما یعنی دوران دهه ۶۰ که ما زندان بودیم، اختناق خیلی بد بود.

ما نمونه‌ای داریم، مثلاً زندان تبریز. بازجویی به شکل سیستماتیک به اکثر دخترهای زندانی تجاوز کرده بود. اسمش مهدی بود.

وقتی قضیه رو شد خودشان به دست و پا افتادند. دیدند وضع خیلی ناجور است. مثل الان هم یکدست و یک شکل نبودند.

بازجو را می‌آورند در حضور زندانی‌ها اعدام کنند. همه زندانی‌ها را جمع می‌کنند توی هواخوری اوین که ببینند این بازجو می‌خواهد اعدام شود. که البته تیر نزده بازجو همانجا سخته می‌کند و می‌میرد.

ولی همین بازجو به صدها زندانی تجاوز کرده بود.

ولی نه شرایط اجتماعی نه سیاسی، مناسب نبود که کسانی که قربانی این تجاوزها شدند، بتوانند صحبت کنند. کسی هم نبود که حتی از داخل رژیم بخواهد اینها را افشا کند.

می‌خواهم بگویم که اگر هم کسی این قضیه برایش اتفاق می‌افتد، چقدر سخت بوده از جنبه‌های متفاوت که این را بیان کند. متأسفانه صحبت کردن در مورد شکنجه‌های جنسی چند برابر سخت‌تر است تا شکنجه‌های معمولی

رویا طلوعی



از من در زندان به زور اعتراف گرفتند.

برای گرفتن این اعتراف نه تنها مرا کتک زدند، بلکه به من تجاوز نیز کردند و سرانجام نیز تهدید کردند که اگر به آنچه می گویند اعتراف نکنم دو فرزندم را در مقابل چشمانم آتش خواهند زد.

تجاوز به زنان زندانی توسط ماموران امنیتی امری عادی است. آنها با این روش از زنان زندانی اعتراف می گیرند.

ساندی تلگراف می نویسد:

وقتی طلوعی درباره تجربه خودش در زندان صحبت می کند، صدایش پائین می آید، بغض راه گلوش را می بندد، دلش نمی خواهد پسر ۶ ساله اش نیما، که در رستوران هتل محل مصاحبه، با فاصله ای کم مشغول خوردن پیتزاست حرف های او را بشنود

می گوید: "چهار مرد و سه زن مسلح شبانه به خانه ام حمله کردند و من را با خودشان بردند. بچه هایم گریه می کردند. تمام شب بازجو های مختلف از من بازجویی کردند و بعد من را به زندان انفرادی انداختند.

با یک پتو و یک لیوان که برای ادرار هم باید از آن استفاده می کردم. در یک سلول انفرادی. شش شب پیپی در زیر زمین زندان بازجویی شدم. بازجو ها از من می خواستند که اعتراف کنم در تظاهراتی که برای "شوانه"، در سنندج بر پا شده بود نقش رهبری داشته ام.

فهرستی را جلوی من گذاشته و می خواستند که من آنها را بعنوان همکارانم تأیید کنم. من قبول نکردم. بعد از شش شب، روش بازجوئی که گاه با سیلی همراه بود عوض شد.

من را با دو مرد در یک اتاق تاریک و کوچک تنها گذاشتند. یکی از آنها که خودش را امیری معرفی کرد، معاون دادستان بود. مرد دیگر بسیار بد دهن بود و به سبک او باش حرف می زد.

آنها پشت سر هم به من سیلی زدند. آنها با من کاری را کردند که هیچ زنی هرگز نباید تجربه کند. امیری گفت که تو را دار می زنم، اما قبل از آن، بلایی به سرت می آورم که نتوانی، دهننت را اینجا باز کنی. آنها به من تجاوز کردند.

حمله و تجاوز آنها باعث کبودی و خونریزی من شد. شب بعد به من تجاوز نکردند اما گفتند که فرزندان را می آوریم و در مقابل چشمانت آنها را آتش می زنیم.

من، سرانجام در هم شکستم. گفتم امضا می کنم که با رسانه های بیگانه مصاحبه کرده ام و رهبری تظاهرات برعهده داشته ام، علیه رژیم توطئه کرده ام.

چند شب پس از این اعتراف، از زندان انفرادی به زندان عمومی زنان منتقل شدم. در این بند زنانی را دیدم با پاهای زخمی و چرکین بر اثر ضربات شلاق.

پس از ۶۶ روز زندان، با قرار وثیقه آزاد شدم. همراه با نیما از ایران گریخته و وارد ترکیه شدم. دختر چهارده ساله ام شیما نیز بعدا به من پیوست. و اکنون به امریکا رسیده ام

آنچه رویا طلوعی درباره تجاوز و علائم آن، مانند کبودی ران می گوید، کاملا شبیه گزارش (پزشکی قانونی در پرونده زهرا کاظمی خبرنگار بین المللی مقیم کانادا ست که در تهران و توسط (اقاضی مرتضی و معاون او "بخشی" بازجویی شد

http://yavarostvar.blogspot.com/2009/08/blog-post_7358.html

از پیک نت

تجاوز گران در پس نقاب



مدیر مدرسه به سپاه گزارش داده بود و آنها را دستگیر کرده بودند. در آغاز بازجویی از آنها خواسته شده بود که به "جرم" خود اقرار کنند. آنها چیزی نداشتند که به آن اقرار کنند. آنها را به شدت تعزیر کرده بودند. جای ضربه های شلاق از پشت پا تا بالای گردنشان به شکل مارسیاهی به چشم می خورد.

توضیح این که گزمه های جمهوری اسلامی دختران باکره را از پا تا سر شلاق می زنند، اما هنگام تعزیر زنان شوهر دار، فقط کف پای آنها را شلاق می زنند.

دخترک زیبا نمی توانست بنشیند، مدت يك ماه در بستر دراز کشید و ما به زور به او خوراك می دادیم.

او هیچ سخن نمی گفت. روزی یکی از آن سه دختر که کوچکتر از همه بود با من در سهمیه کار زندان شريك شد. از او با ملاطفت در باره علت این که دوستش نمی تواند بنشیند، سؤال کردم.

با ترس و لرز گفت:

شبی که ما را شلاق می زدند چند زندانی دیگر هم با ما بودند که شلاق خورده بودند."

همه مجروح بودند و عصبانی، می خواستند چراغ را خاموش کنند و بخوابند، اما دوست من از تاریکی می ترسید و نمی گذاشت چراغ را خاموش کنند، بین ما جر و بحث شد. در آستانه نگهبان زن وجود ندارد.

سرانجام يك نفر پاسدار آمد و او را با خود به انفرادی برد. نیمه های شب همه با صدای فریاد او از خواب پریدیم. هر اسان به ما پناه آورد و همچنان فریاد می کشید. معلوم بود که از پشت به او تجاوز کرده بودند. دوست من نه کسی را می شناخت و نه بالاخره معلوم شد چه کسی به او تجاوز کرده است.

فقط صبح که شد ما را به زندان لاهیجان منتقل کردند. دخترک دچار تشنج روانی بود و ساعت ها در بیهوشی هذیان می گفت. دختران نگهبان او را به بیمارستان می بردند. آمپول مرفین یا مسکن می زدند و بر می گرداندند. وقتی به هوش می آمد، از آنچه که بر او گذشته بود آگاه نبود

رهنوردان پیروزمند

تجاوز در زندان زنان یک شکنجه جنسی است!



به حد خیلی بالایی توی زندان تجاوز صورت می‌گرفت. بخصوص توی اوین جوری بود که دخترها هیچ چاره‌ای نداشتند. دو تا از رفقایم که تهران بودند در اوین، من وقتی آزاد شدم دیدمشان و باهاشان صحبت کردم.

چون آدم وقتی خاطرات بقیه را توی زندان می‌خواند مثل اینست که شما یک متن را می‌خوانید. ولی این حی و حاضر دارد با شما صحبت می‌کند.

به گفته یکی شان که خوشبختانه الان خارج از کشور در فرانسه است، میگفت به یک مرحله‌ای رسیده بودیم که می‌بایستی قبول می‌کردیم. نمی‌توانستیم قبول نکنیم.

باید تن می‌دادیم. برای ما تجاوز بود. حالا یکسریشان صیغه می‌خواندند. ولی در عمل تجاوز بود.

حالا با صیغه یا بی صیغه

توی بازجویی‌ها که تجاوز وحشتناک تر بود

اصلا زندان اصفهان در باغ کاشفی یا کمیته صحرائی یک جایی بود که مرتب به دخترها تجاوز می‌شد. سال ۶۰ آنها که بهشان تجاوز می‌شد را زنده نگه نمی‌داشتند، می‌کشتند.

تا سال ۶۳ هم در زندان اصفهان اگر کسی بهش تجاوز می‌شد نمی‌گذاشتند زنده بماند.

بعد از سال ۶۳ خط عوض شد. در سیستم بعد از سال ۶۳، اینها دیدند اگر کسی که بهش تجاوز شده زنده بماند و بگوید که به او تجاوز شده، این کار در دیگران بیشتر ترس و وحشت ایجاد می‌کند نسبت به کسی که کشته شده.

عملا در زندان اصفهان دو مورد بود که سال ۶۵ توی خود زندان دستگرد به دو دختر تجاوز شد که پاسبانها در بهداری بر روی مسئله با پاسدارها درگیر شدند و یکی از پاسبانها راجع به این مسئله شروع کرد به صحبت کردن.

چون بهداری زندان اصفهان را دو قسمت کرده بودند و یک قسمت مال دادگاه انقلاب بود برای بندهای انقلاب و یکی هم مال عادی ها بود.

دو تا اتاق بزرگ بود مال زنان آن هم تقسیم کرده بودند. در انتهای کریدور بهداری زندان اصفهان دو تا اتاق وجود داشت که مثل حالت انباری بود. این دو تا اتاق یک مدتی مال خود سپاه بود. دندانپزشک مخصوص خود پاسدارهای که می آمد می رفت آنجا.

بعد سر یک درگیری که آن اوایل با پاسبانها داشتند، این قضیه رو شد. خیلی درگیر می شدند. برای اینکه اینها می خواستند زندان را اداره کنند، پاسبانها هم زیر بار نمی رفتند و درگیر می شدند.

اون اتاق ها را پاسدارها برداشته بودند و توی اون اتاقها به دخترها تجاوز می کردند.

بعد از افشاگری پاسبان مزبور، او را ظرف ۴۸ ساعت به جرم مواد مخدر محاکمه اش کردند، گفتند مواد مخدر وارد زندان می کند. دو تا هم اعتراف کردند که این سالهاست مواد مخدر وارد زندان می کند. بعد هم کشتندش، ظرف چیزی حدود ۴۸ تا ۷۲ ساعت.

زنان در زندان واقعا فشار وحشتناکی روشن بود.

اعتراف - تکمیلی



یک سردار سپاه و مقام اطلاعاتی جمهوری اسلامی که مسئول بازرسی امنیتی زندان ها بوده، و اخیراً از ایران فرار کرده است. موارد متعدد شکنجه و تجاوز در زندان های جمهوری اسلامی ایران را افشا کرد.

مجله هفتگی "پاری ماچ" در روی جلد شماره اخیر خود، از شکنجه در ایران پرده بر می دارد. این مقاله آنچنان دلخراش است که خواندن آن برای کسانی که روحیه حساسی دارند توصیه نمی شود.

در مقاله مفصل این مجله که با عکس های ناراحت کننده ای از آثار شکنجه بر بدن کشته شدگان و نیز صحنه های تکان دهنده از تحقیر و ضرب و شتم هنگام بازداشت و یا بازجویی همراه است، می خوانیم که چگونه برای خرید کردن مردان زندانی، خواهرانشان در جلوی چشمانشان مورد تجاوز قرار می گیرند.

یا از حضور باندهای مافیائی پرده براشته می شود که در جلوی در زندان ها از خانواده های مستأصلی که حاضرند برای آزادی عزیزانشان هرچه دارند بدهند، اخاذی کنند.

مقاله با یاد "ندا" آغاز می شود که اکنون دیگر برای همه غیر ایرانیان نیز شناخته شده است.

نویسنده توضیح می دهد که از زمان بپا خاستن مردم و بخصوص دانشجویان سرکوب گسترده به رهبری آیت الله خامنه ای در ایران به راه افتاده است.

شکنجه، تجاوز و اعدام در سکوت و بصورت مخفیانه انجام می شود و تنها به خاطر مشکوک شده به افراد، آنها می توانند در این جهنم گرفتار آیند. برخی از قربانیان بسادگی ناپدید شده اند.

بعضی شانس بیشتری داشتند و زنده بیرون آمدند اما به شدت از این ماجرا لطمه خورده اند.

"مهین" یکی از این هاست. وی که از اواخر سال ۲۰۱۰ به یکی از کشورهای اسکاندیناوی پناهنده شده است، درحالیکه اشک می ریزد از فجایع زندان می گوید. او از بدو ورود به اروپا تحت درمان فشرده

پزشکی است.

می گوید که هیچگاه فعالیت سیاسی نداشته، حتی به موسوی هم رأی نداده زیرا اعتقادی به امکان تغییرات نداشته است.

با پدر و مادرش در شهرستان زندگی می کرده و هم و غمش این بوده که رشته پزشکی را به پایان برساند و برای گرفتن تخصص روانپزشکی برای کودکان عقب مانده به خارج بیاید. اما چنانچه به تلخی می گوید، بازی روزگار خود وی را به یک معلول تبدیل کرده است.

مهین تعریف می کند که لباس شخصی ها او را بدون هیچ دلیلی در مقابل نگاه وحشت زده مادرش از خانه برده اند. برادر مهین توسط نیروهای انتظامی جلوی دانشکده امیرکبیر دستگیر شده بود و مهین بعد ها می فهمد که برای شکستن برادرش از او استفاده شده است.

از همان لحظه که با پوشاندن سرش در یک سرپوش پارچه ای که با نوارچسب محکم شده احساس خفگی می کند، می فهمد که به چه جهنمی وارد شده است اما هنوز تصویری از شکنجه واقعی ندارد.

با یادآوری این ناباوری، اشک از چشمانش جاری می شود و ادامه می دهد... از بوی خون و صدای ناله ها و سرفه های خشک که تنها ارتباط وی در زندان با زندگی بودند می گوید و باز شکنجه و توهین و این بار به جسم او تجاوز می شود.

مهین تعریف می کند که تجاوز جنسی با صدای قرآن خوانی دومرد همراه بوده که مراسم شوم را شرعی می کردند و می گوید که آنها با نام فاطمه زهرا قربانی خود را به خدایشان هدیه کردند و پس از پایان کار بروی او ادرار کردند و رفتند.

این شکنجه در مدت بازداشت چندین بار انجام شد. مهین صدای ناله های برادرش را که التماس می کرد می شنید. می گوید بارها خواسته با کوباندن سرش به دیوار خودش را بکشد.

در نتیجه شکنجه هرچه درمورد برادرش دیکته می کنند، اعتراف می کند.

مهین پس از چهار ماه از زندان بیرون می آید. به برادرش حکم شش سال زندان به اتهام "اقدام علیه امنیت ملی" داده می شود ولی پس از دو سال با قید وثیقه آزاد می گردد.

خبرنگار پاری ماچ با تأکید بر وجود موارد مشابه، به شهادت یک قربانی ۲۱ ساله دیگر اشاره می کند که با چهره پوشیده برای مدافعان حقوق بشر به ضرورت روبرو شدن با ترس و افشای حقایق صحبت کرده است.

در این مقاله به نامه ها و افشاگری هایی که از زندان به خارج راه پیدا می کند هم اشاره می رود. بخشی از مقاله، به گفتگو با یک سردار سپاه و مقام اطلاعاتی جمهوری اسلامی اختصاص دارد که اخیراً

از ایران فرار کرده است. وی که مسئول بازرسی امنیتی زندان ها بوده، شرح می دهد که این بخش از سپاه که چشم و گوش رهبر است، کارش نظارت بر کار مسئولین زندان های رسمی و غیر رسمی کشور است. آنها خودشان هم توسط دستگاه رهبری کنترل می شوند.

این عضو سابق سپاه می گوید که سپاه، دهها فیلم شکنجه را که قرار بوده به خارج فرستاده شود را توقیف کرده است.

وی می افزاید که حکم زندانیان قبل از حضور در دادگاه با گذاشتن کد های خاص برابر نامشان از پیش تعیین می شود، مثلاً Z به معنی اعتراف گیری به هروسیله T یا رقم هشت به معنی شکنجه و اعدام پس از اعتراف است و برای حق برخورداری از قضاوت عادلانه باید خیلی خوش شانس بود.

نویسنده پاری ماچ، از قول سردار فراری انواع شکنجه های به کار برده شده در زندانهای رژیم جمهوری اسلامی را شرح می دهد.

اگرچه این سردار خود را از اجرای این اعمال بری می داند ولی اعتراف می کند که دهها مورد از تجاوز جنسی توسط بطری درسته یا شکسته در مورد دانشجویان زندانی را دیده است.

او حتی از تجاوز جنسی به دختر نه ساله یک زندانی به نام محمد خرم شکوه مهندس پتروشیمی در برابر چشمان پدرش حرف می زند که عاجزانه پدر را به کمک می طلبیده است.

می خوانیم که این مهندس نگون بخت بعنوان دشمن، به دار آویخته شد و از سرنوشت دخترش هم اطلاعی در دست نیست.

سردار سابق سپاه از وجود زندانهای مخفی در شهرهای مختلف حکایت می کند که مخوفترین آنها نزدیک فرودگاه مهرآباد قرار دارد. وقتی می خواهند که قتل ها برای ترساندن بقیه برملا شود، زندانی را آزاد می کنند و سپس یک قاتل در ازای آزادی او را می کشد.

به گفته این سپاهی، رژیم از سال ۲۰۱۰ تا کنون هرچه بیشتر از جنایتکاران در بازداشتگاه های مخفی خود استفاده می کند.

مأمور امنیتی سابق رژیم، از ترس و کناره گیری زندانبانان و شکنجه گران می گوید که به فکر جمع کردن پول و فرار هستند. خود او می خواهد از گذشته اش برگردد و تقاضای بخشش دارد زیرا حتی خواهر خودش پولی را که او بدست می آورد متعفن می داند.
رادیو فرانسه

منبع:

http://sabay-iran.blogspot.com/2011/07/blog-post_18.html

میترا مجاوریان



دختر دانشجوی جوانی از هواداران مجاهدین به نام میترا مجاوریان که زیر اعدام قرار داشت، در این بند بود. بعد از ظهر روز ۲۹ آذر ۱۳۶۰ از بلندگوی بند نام میترا مجاوریان برای اعزام به دادسرا خوانده می شود. همه می فهمند که او برای اعدام برده می شود.

میان زنان سیاسی و عادی همه ای در می گیرد.

میترا در میان همبندان خود از محبوبیت زیادی برخوردار بود. زنان زندانی از خروج او جلوگیری می کنند. ماموران زندان تهدید به استفا ده از گارد ضد شورش می کنند.

میترا مجاوریان که نمی خواست همبندانش صدمه ببینند آنها را راضی می کند که به او اجازه خروج دهند و پس از روبوسی با زندانیان از بند بیرون می رود و همان شب اعدام می شود.

به میترا مجاوریان قبل از اعدام تجاوز شده بود. یا دش گرامی باد. رژیم پس از اعدام این دختر مجاهد پدر او را دستگیر و به زندان محکوم کرد.

تکان دهنده:



روزنامه انگلیسی گاردین در گزارشی تکان دهنده از طرح گسترده تجاوز به زندانیان سیاسی جوان در زندان های جمهوری اسلامی ایران خبر داده است. بر پایه این گزارش مقامات زندان جمهوری اسلامی به طور دائم کاندوم یا "پرزرواتیو" در اختیار زندانیان شرور می گذارند و آنان را به تجاوز به زندانیان سیاسی جوان ترغیب می کنند.

روزنامه انگلیسی گاردین در گزارشی تکان دهنده از طرح گسترده تجاوز به زندانیان سیاسی جوان در زندان های جمهوری اسلامی ایران خبر داده است. بر پایه این گزارش مقامات زندان جمهوری اسلامی به طور دائم کاندوم یا "پرزرواتیو" در اختیار زندانیان شرور می گذارند و آنان را به تجاوز به زندانیان سیاسی جوان ترغیب می کنند.

در نامه هایی که برخی از این زندانیان توانسته اند به خانواده هایشان در بیرون از زندان منتقل کنند پرده از فجایعی که در زندان ها بر آنان می رود برداشته اند.

مقامات زندان غالباً زندانیان جوان و خوش سیما را با زندانیان جرایم عمومی، یعنی قاتلان و اعضای باندهای مسلح، هم بند می سازند و به این ترتیب، آنان را در معرض تجاوز دائمی از سوی زندانیان شرور قرار می دهند .

بر پایه برخی گزارش‌های خود زندانیان، گاه اتفاق می‌افتد که به یک زندانی چند بار در یک شب تجاوز می‌شود و یا او را شبانه به زور به سلول‌های دیگر می‌برند تا از سوی دیگر زندانیان شرور مورد تجاوز قرار بگیرد.

در این بین، عده‌ای از همین زندانیان شرور در داخل زندان به قواد و صاحبان برخی زندانیان سیاسی جوان تبدیل شده‌اند و برای کسب درآمد آنان را به زندانیان دیگر کرایه می‌دهند تا هدف تجاوز قرار بگیرند.

29 زندانی سیاسی در نامه‌ای اعتراضی به رییس سازمان زندان‌های کشور صریحاً اعلام کرده‌اند که وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران و حکومت اسلامی مسئول و مسبب تجاوز به زندانیان سیاسی هستند.

نسرین نیک سرشت



نسرین نیک سرشت (همسر رحیم صبوری) یکی از فعالین چریک های فدائی خلق بود که هنگام دستگیری قصد استفاده از سیانور جاسازی شده در انگشتر خود را داشت.

او بشدت شکنجه شده و به بهانه این که ممکن است باز هم سیانور همراه خود داشته باشد، روی تخت شکنجه مورد تجاوز قرار گرفت.

او شخصا از هم سلولی هایش خواست که این ماجرا را تعریف کنند و مطمئن بود که خودش زنده نخواهد ماند.

او می گفت: "وقتی از کابل زدن نتیجه نگرفتند و برای این که فرجه به پاهایم بدهند تا امکان ادامه شکنجه را داشته باشند، گفتند شاید هنوز سیانور همراه داشته باشد "دکتر" را صدا کنید او را "معاینه" کند.

و بعد از مدتی شخصی آمد و به من تجاوز کرد. من تنها او را با دستم پس میزدم ولی قدرت مقابله نداشتم.

مورد دیگر اشاره می کنم به مطلبی از دنیا روشن به نقل از گفتگو های زندان شماره ۴. مطلب: تجاوز یک اتفاق ساده بود؟

دنیا روشن دیده های خود را در دوره بازجویی چنین بازگو میکند: " [بازجو] خوب بگو بینم برادر و خواهرت کجا هستند؟

می دونم به خدا من از مدرسه او دم خونه و از چیزی خبر ندارم. او را به روی تخت خواباند و پاهایش را بست و همان سوال را تکرار کرد.

اما صدایش از حالت معمولی آمیخته به خشم و غضب، خارج شده بود و مرتب آهسته تر صحبت می کرد.

با شنیدن حالت صدای حامد [بازجو] تمام وجودم به لرزه افتاد. نفسم در نم یآمد. داشتم خفه میشدم. دیگر نفسم به شماره افتاده بود و ضربان قلبم را در گلویم حس می کردم. می خواهد با او چکار کند؟ سرم گیج می رفت.

همه قضاوت ها و ددمنشی هایی را که خوانده و شنیده بودم، حالا در حضورم اتفاق می افتاد. باید کاری می کردم. چه کار می توانستم بکنم؟

دیگر به وضوح صدای نفس های حامد را می شنیدم و تصور وضعیت دخترک کوچک مرا ذوب می کرد.

به ناگهان موجودی دیگر از درونم فریاد کشید که تا به حال از خودم نشنیده بودم. فریاد زدن، تنها کاری بود که از من بر می آمد.

با این فریاد، تمام نقشه های کثیف بازجو برهم خورد.

حامد چون حیوانی وحشی به سویم هجوم آورد. او تازه از وجود من خیردار شده بود.

مرا زیر مشت و لگد گرفت و دیوانه وار بر سر و رویم می کوبید. بعد دست بند آوردند و مرا قیانی کردند.

وجود نازنین دخترک خردسال، با بیست و چهار ساعت قیانی با دهان بسته برایم مه متر بود.

با دهان بسته در درون خودم هنوز فریاد می زدم. درد کتف ها و دست هایم در مقابل رنجی که دوست کوچک و نادیده ام متحمل شده بود، رنگ می باخت.

چندی بعد با "ندیم" هم بند شدم، دوازده سال بیشتر نداشت. هیچ گاه جرات نیافتیم که درباره آن شب با هم سخن بگوییم.

شاید مسائل امنیتی و لو نرفته، شاید تاوان سنگین اتهام به "برادر مسلمان و مکتبی" یا همان حیوانی که نامش "بازجوی دادستان انقلاب اسلامی" بود، و یا هزار شاید دیگر، مانعی برای گفتگوی ما بود.

هر روز و هر ساعت امکانی برای این کار پیدا می شد ولی سکوت سایه سنگین خود را بر ما تحمیل می کرد.

اینک سال ها می گذرد، و طنین پرسش های مزمنی مرا رها نمی سازد: "تا چه هنگام این هیولای سکوت با ما خواهد بود؟... من و ندیم چند بار تکرار شدیم؟... من و ندیم و زنان دیگر چند بار در

معرض خطر شکنجه و یا تجاوز قرار گرفتیم؟... من و ندیم و زنان دیگر چند بار در معرض خطر شکنجه و یا تجاوز قرار خواهیم داشت؟... من و ندیم و زنان دیگر چه نفرتی را درون خویش بارور کردیم؟... من و ندیم و زنان دیگر

متن سخنرانی مژده ارسی در برمن

منابع:

خاطرات محمد...سایت دیدگاه

خاطرات رسول شوکتی - گزارشگران

خاطرات مینا زرین

گفتگوهای زندان

دیدگاه

سایت حزب توده

<http://khateratezندان.blogspot.com>

بیداران

مینو همیلی

تریون زنان

ریاکاران نیوز

کانون زندانیان سیاسی در تبعید

بامشاد گیل

گزارشگران

بنیاد برومند

نسرین پرواز

کتایون آذرلی

ایرج مصداقی

داستان یک تجاوز بمناسبت روز معلم

<http://www.kanoon-zendanian.org/DOCuments%20%28htm%29/100503Bahareh.htm>

یازها" از ما قبول کن! اینرا میگفت و به من تجاوز میکرد "

<http://vimeo.com/24944194>

گفتگو با یکی از قربانیان تجاوز جنسی در زندانهای جمهوری اسلامی ایران

<http://www.youtube.com/watch?v=RYtZqGd1gNo>

قربانی تجاوز جنسی: زهرا بنی یعقوب را چگونه کشتید؟

http://www.youtube.com/watch?v=suT416_xt9U&feature=related

جمهوری اسلامی تجاوز جنسی به مریم صبری در زندان

http://www.youtube.com/watch?v=yoWLH_6fvm8&feature=related

گزارش شکنجه و تجاوز در زندان – مینو همیلی

<http://www.youtube.com/watch?v=7C5qtV8GbZ8&feature=related>

تجاوز وحشیانه ماموران اطلاعات ایران به زنان زندانی

http://www.youtube.com/watch?v=C03nKR6_Ab4&feature=related

سند دیگری از تجاوز در زندانهای جمهوری اسلامی

<http://www.youtube.com/watch?v=65Tq0Jghxf8&feature=related>

بهاره مقامی از شکنجه و تجاوز در زندان می گوید

<http://www.youtube.com/watch?v=8yuEfbpkq64&feature=related>

دخترانی که آشکارا مورد تجاوز قرار گرفته اند

<http://www.youtube.com/watch?v=7WR4NRpsMms&feature=related>

تجاوز در زندانهای ایران - شاهد سوم

<http://www.youtube.com/watch?v=GhKs4lZBkyE&feature=related>

قربانی تجاوز جنسی: زهرا کاظمی را چگونه کشتید؟

<http://www.youtube.com/watch?v=FTm7eOLN2OA&feature=related>

گزارش تجاوز در شکنجه گاه کهریزک

<http://www.youtube.com/watch?v=psuhyo0ZvDQ&feature=related>

گزارش سی ان ان از قربانی شکنجه و تجاوز

<http://www.youtube.com/watch?v=LMiW-QxbpmY&feature=related>

تجاوز در کهریزک، عملیات فتح المبین!!!!-

<http://www.youtube.com/watch?v=kM2BNOyEb2w>

مجموعه فیلمهایی از هواداران جنبش سبز درباره تجاوز در کهریزک

<http://shahrvand-yar.com/media/595>

گزارش شکنجه و تجاوز در زندان اوین (۲): مینا انتظاری

<http://www.youtube.com/watch?v=dxOFoICLB7w>

روایتی زنده از شکنجه و تجاوز در زندانهای ایران (بخش نخست)

<http://www.siyakhane.blogfa.com/post-190.aspx>

مجموعه فیلم هائی در باره جنایات کهریزک

**گزارش از جنایات رژیم اسلامی در ایران به اسم اسلام؛
فیلم مستند و تکان دهنده « به اسم کهریزک » در دوازده قسمت**

قسمت اول

http://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=ttNLUDzwM2s

قسمت دوم

http://www.youtube.com/watch?v=XejclXj0208&feature=player_embedded

قسمت سوم

http://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=hdbIHeEICzI

قسمت چهارم

http://www.youtube.com/watch?v=s5pwgycwOUQ&feature=player_embedded

قسمت پنجم

http://www.youtube.com/watch?v=aBE8x6C0h7g&feature=player_embedded

قسمت ششم

http://www.youtube.com/watch?v=OhrIIeQtuoU&feature=player_embedded

قسمت هفتم

http://www.youtube.com/watch?v=YaNA22Wc9I4&feature=player_embedded

قسمت هشتم

http://www.youtube.com/watch?v=MyVhKX7cPro&feature=player_embedded

قسمت نهم

http://www.youtube.com/watch?v=oaWf1_piz0E&feature=player_embedded

قسمت دهم

http://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=Y5wvuV1f6Co

قسمت یازدهم

http://www.youtube.com/watch?v=63UN0otdEx4&feature=player_embedded

قسمت دوازدهم

http://www.youtube.com/watch?v=TJn9McOj-uI&feature=player_embedded

سازندگان این فیلم دستگیر شدند

منبع:

Bamshad Gill

- [مصاحبه با یک قربانی تجاوز جنسی در زندان‌های جمهوری اسلامی](#)



روایتی دیگر

پدرم از کدخدا تشکر کرد که مرا به خانه آورده است. ما سوار لندرور شدیم و به سوی تهران به راه افتادیم. کدخدا می‌دانست اگر در شب برسد زندان مرا تحویل نمی‌گیرد. او آگاهانه مرا به خانه‌ام برد تا وقت تلف کند و ماشبانه به تهران برسیم و اوین مرا تحویل نگیرد. بله دیگه!

چنین آدم مزوری که بی نقشه و طرح نمی‌شود. او این حقه را پارها برای زنها و دخترهای زندانی پیاده کرده بود. در نزدیکیهای تهران ماشین را تگه داشت و به دستکاری موتور پرداخت. بعد رو به من کرد و پرسید خوابت میاد؟

با نگرانی گفتم نه!

بیابرویم عقب ماشین و بخوابیم. مثل اینکه «نه» مرا ناشنیده گرفته بود.
- نه، نه اصلا خوابیم نمیاد. تو برو بخواب خوابهای خوش ببینی! من قول می‌دهم به خاطر دختر کوچکم هم شده فرار نکنم. می‌توانی دستانت را به ماشین قفل کنی.

- باز ناشنیده گرفت و گفت بیا دیگه عقب ماشین مثل برادر و خواهر بخوابیم.

- نه! من هرگز با برادرم هم اینطور نخوابیده‌ام و نمی‌خوابم.
- مگه کمونیست نیستی؟ گفتم به این اتهام به زندان افتاده‌ام و او باز پاسخ داد

- من فکر می‌کردم شما سرخ‌ها به آزادی جنسی اعتقاد دارید مسئله چیه؟

- کی به تو این طور گفته؟ و خود را روی صندلی جمع و جور کردم و گفتم گوش کن چشمانم را ببند دست بند بزن و به فرمان قفل کن تا بتوانم فرار کنم. هرگز در آن عقب با تو نخواهم خوابید. فاحشه که نیستی! سرانجام رضا داد و من آن شب را در سرما تا صبح لرزیدم و نخوابیدم.

خاطرات رضا غفاری

حریر آن شب به نوراهی دردناک پیش رو اندیشید. سحرگاهان تصمیمش را گرفت. تن دادن به تجاوز جنسی آن جلاد کثیف یا مرگ و او مرگ را برگزید. اما در سلول وسیله ای برای رها شدن از آن زندگی نکبت بار وجود نداشت جز یک شیشه مربا

وقتی راهرو ساکت و خلوت شد شیشه را به دیوار کوبید. شیشه شکست و با لبه تیز و برنده شیشه رگ مچ دست چپ را زد.

خون جاری شد اما حریر فکر می کرد کافی و سریع نیست. رگ بازو را هم زد. خون گرم زمین سرد و بتونی کف زندان را فرا گرفت. حریر در خون خود غلتید و بیهوش شد. شاد از این که دیگر با آن هیولای اسلام پناه رو به رو نخواهد شد.

سحرگاه بدترین وقت برای خود کشی در زندان بود. ساعت تعویض پاسدارهاست. پاسدارهای نوبت روز می آیند تا زندانیان را برای نماز بیدار کنند. کف سلول مالا مال خون بود. حریر را بیهوش یافتند. او را به درمانگاه رساندند. زخم ها عمیق بود چرک کرد. دو ماه دیگر در زندان نگهش داشتند اما چون چیزی نداشت که اعتراف کند رهایش کردند.

خاطرات رضا غفاری

بازماندگان تجاوز مرکز اسناد حقوق بشر

<http://www.scribd.com>

ماجرای تجاوز و قتل ترانه موسوی



زن (۱۳۸۸ - قتل و تجاوز به ترانه موسوی در هفتم تیر توسط ماموران رژیم ترانه موسوی (۱۳۶۰) جوانی بود که بگفته وبگاه نوروز در تجمع ۷ تیر ۱۳۸۸ در اطراف مسجد قبا در خیابان شریعتی توسط نیروهای لباس شخصی دستگیر شد و بگفته وبگاه پیک ایران احتمال تجاوز جنسی به او وجود دارد.

به گفته یکی از دوستان موسوی جسد سوخته وی در حومه قزوین پیدا شده است. ترانه موسوی که در تقاطع میرداماد و شریعتی کلاس آرایشگری داشت، ماشین خود را در یکی از خیابان‌های فرعی بین حسینییه ارشاد و میرداماد پارک کرده بود و در تماسی تلفنی با یکی از دوستان خود قرار گذاشته بود قبل از رفتن به آموزشگاه به مسجد قبا سر بزند و آنجا یکدیگر را ببینند. هنگامی که دوست ترانه به محل قرارشان رسید دید ترانه دستگیر شده و سوار یک ون شد.

ترانه موسوی در محل بازداشت موقتش که ساختمانی در نزدیکی پاسداران بود، شماره تلفن خود را به دستگیر شدگان دیگر داده و از آنان می‌خواهد در صورتی که آزاد شدند با خانواده‌اش تماس بگیرند و دستگیری او را به خانواده‌اش اطلاع دهند.

به گفته یکی از شاهدان عینی، ؟نیروهای ضد شورش و لباس شخصی روز هفتم تیر من و تعدادی از دستگیرشدگان را سوار بر ون‌هایی به ساختمانی در اطراف میدان نوبنیاد بردند و به آزار جسمی و روحی ما پرداختند.

برخی از دستگیرشدگان را در همان بعد از ظهر به زندان اوین منتقل کردند اما من و بقیه را آزاد کردند. ترانه در میان ما بود. او دختری زیبا، خوش‌اندام و شیک‌پوش بود و بازجویی‌اش از همه بیشتر طول کشید. چشم‌هایش سبز بود.

اما من و تعدادی را همان شب آزاد کردند و تعدادی را نیز پیش از آزادی ما به جاهای دیگری فرستادند

نیروهای لباس شخصی ترانه را همان‌جا نگه داشتند و حتا به او اجازه ندادند تا با مادرش تماس بگیرد.؟ پس از حدود سه هفته که خانواده‌اش از وی بی‌خبر بودند فردی ناشناس در تماس تلفنی به مادر ترانه گفت دخترش در بیمارستان امام خمینی کرج بستری است.

آنها دلیل بستری بودن وی در بیمارستان را تصادف در حومه خیابان شریعتی و پارگی رحم و مقعد عنوان کردند. همچنین تأکید کردند بستری شدن ترانه به تجمع مسجد قبا بی ارتباط است. سپس گفتند ترانه مشکل ناموسی داشته است و به همین دلیل می خواسته با شلنگ سرم، خود را حلق آویز کند.

در پی این تماس تلفنی، خانواده ترانه موسوی به آن بیمارستان مراجعه کردند اما نتوانستند او را بیابند.

مسوولان بیمارستان گفتند شخصی با این نام در این بیمارستان بستری نیست. اما یکی از کارکنان بیمارستان به آنها گفت لباس شخصی ها خانمی با مشخصات ظاهری ترانه را در حالی که بیهوش بود به بیمارستان آوردند و در همان حالت بیهوش او را برگرداندند.

احتمال تجاوز جنسی به او وجود دارد. پدر ترانه موسوی نیز که بیماری قلبی دارد در پی بی اطلاعی از ترانه که تنها فرزندش بوده است در خانه بستری شد. و بعد از مدتی از غمی چنین سنگین دار فانی را وداع گفت.

یکی از دوستان ترانه اعلام کرد جسد سوخته وی در اطراف قزوین پیدا شده است. به نظر می آید خانواده او از سوی مقامات امنیتی تحت فشار شدید و تهدید هستند. آنها از ارائه توضیح بیشتر به دوستان ترانه خودداری می کنند و حتی زمان و مکان تشییع جنازه ترانه را مشخص نکرده اند.

.....

یک مصاحبه خواندنی

شکنجه و یکی از پلیدترین شکل‌های آن: تجاوز جنسی مصاحبه با یک روانشناس



شکنجه چیست و چه پیامدهایی برای شکنجه‌دیده و جامعه دارد؟ تجاوز در زندان و اعمال شکنجه‌ی جنسی با چه انگیزه‌هایی صورت می‌گیرد؟ چگونه می‌توان در این مورد به شکنجه‌شدگان و کل جامعه کمک کرد؟ مصاحبه با دکتر نورایمان قهاری

شکنجه، جزء ثابت قاموس سیاست در ایران است. دسته‌بندی سیاسی در ایران در نهایت تبدیل به دسته‌بندی میان شکنجه‌گران و شکنجه‌دیدگان می‌شود، دسته‌بندی میان آنانی که سلطه‌گری‌شان به شکنجه‌گری ختم می‌شود و آنانی که در برابر قدرت شکنجه‌گر و این منش سلطه‌گری می‌ایستند.

معمولاً هر بحران سیاسی‌ای در ایران موضوع شکنجه را به موضوع روز تبدیل می‌کند و اینک این مسئله، موضوع روز است. تجاوز جنسی، که یکی از پلیدترین شکل‌های شکنجه است، دیگر رازی نیست که در چارچوبه‌ی زندان باقی بماند. موضوع به رسانه‌ها کشیده شده و به میان خانواده‌ها رفته است. جامعه از آن سخن می‌گوید و این فاش‌گویی آغاز یک روند درمانی است.

در مورد شکنجه، پیامدهای آن برای فرد و جامعه‌ی شکنجه‌دیده، موضوع تجاوز جنسی و کمکی که در این مورد می‌توان به فرد و جامعه کرد، با خانم دکتر نورایمان قهاری، روانشناس دارای تخصص در درمان آسیب‌دیدگان از شکنجه گفت‌وگو کرده‌ایم.

دویچه وله: خانم دکتر قهاری، این روزها بحث‌های زیادی درباره‌ی شکنجه‌هایی که در زندان‌های ایران اعمال می‌شود در جریان است. تعریف شما به عنوان متخصص درمان آسیب‌دیدگی‌های اجتماعی و روانی از جمله درمان جان‌بدربرندگان از شکنجه چیست؟

نورایمان قهاری: باید بگویم، با این که شکنجه تاریخچه‌ای بسیار طولانی دارد، دانسته‌های ما درباره‌ی انواع شکنجه در عصر حاضر مدیون گزارش‌هایی است که جان‌بدربرندگان از شکنجه در سراسر دنیا به پزشکان، روانشناسان و ارگانهای قانونی و حقوق بشری بین‌المللی داده‌اند. اما به طور ویژه، برای دسترسی به اطلاعات در مورد زندان‌های جمهوری اسلامی می‌توانیم به خاطرات مکتوب و شفاهی زندان بسیاری از جان‌بدربرندگان از زندان‌های سیاسی دهه‌ی ۱۳۶۰ در ایران و گزارش‌های رسیده از زندان‌ها در چند ماه اخیر هم رجوع کنیم. اطلاعات من همچنین مربوط می‌شود به تحقیقاتی که خودم در حوزه‌ی روانشناسی در مصاحبه با جان‌بدربرندگان زندان‌های دهه‌ی شصت جمهوری اسلامی انجام داده‌ام.

تحقیقات انجام شده در باره شکنجه نشان می‌دهند که شکنجه در عرصه‌های متفاوت، از جمله در میان دست‌اندر کاران خرید و فروش مواد مخدر و در چرخه خشونت خانوادگی به کار برده می‌شود. هدف اصلی استفاده از شکنجه در زمینه‌های ذکر شده مهار کردن افراد درگیر است. اما موضوع گفت‌وگوی ما در اینجا شکنجه سیاسی است که به دست ماموران رسمی دولت‌ها، بطور سیستماتیک و برنامه‌ریزی شده، در جهت سرکوب مخالفان‌شان به‌کار می‌رود. شکنجه‌ی سیاسی یکی از سلاح‌های موفق دولت‌های سرکوبگر علیه دموکراسی است که از آن برای تخریب فرد و اشاعه‌ی رعب و وحشت در جامعه استفاده می‌کنند.

یکی از اهداف اعمال شکنجه‌ی سیاسی تاثیرگذاری بر فرهنگ رفتاری یک جامعه است تا محیطی به وجود آید که در آن افراد به خاطر صیانت نفس و حفظ جان خویش خاموشی پیشه کنند. چنانچه می‌توان برای نمونه با قطعیت گفت که جامعه‌ی ایران در پی سرکوب‌های دهه‌ی ۱۳۶۰ برای مدت‌ها به چنین سرنوشتی دچار شد. ویژگی اصلی شکنجه، وارد آوردن درد است؛ هدف نهایی آن به نابودی کشاندن انسانیتِ قربانی خود است. تغییری که با اعمال شکنجه در دنیای قربانی بوجود می‌آید، همه‌جانبه است و بر تمامی روابط او تاثیر می‌گذارد. آثار جسمی شکنجه و خاطرات مربوط به آن برای جان‌بدربرده تا پایان عمر یادآور دوران شکنجه و زجرش می‌شود.

عوارض ناشی از شکنجه بر روی فرد و جامعه را چگونه می‌توان توضیح داد؟

در روانشناسی وقتی بر اثر *حادثه‌ای* ناگوار اختلالاتی در احساسات، توانایی‌ها، روابط و دیدگاه‌های انسان نسبت به خود و به دنیای پیرامونش بوجود آمده باشد، می‌گوئیم آن فرد متحمل "آسیب‌دیدگی" یا "ضربه‌ی روانی" گشته. این حادثه ناگوار، بنا به تعریف، *غیر قابل پیش‌بینی* است و شدت آن ورای

فشارها و نگرانی‌هایی است که افراد در زندگی روزمره‌شان با آن سر و کار دارند. اما آسیب دیدگی روانی نمی‌تواند تجربه‌هایی چون شکنجه، زندان، فرار و تبعید را به طور کامل توضیح دهد. تعریف جامع‌تری که می‌تواند توضیح دهنده عمق حوادث پی‌درپی ناگواری باشد که جان‌بدرندگان در این موارد تجربه می‌کنند مقوله ای است به نام "آسیب‌دیدگی اجتماعی".

"آسیب‌دیدگی اجتماعی" مفهومی است که به ما اجازه می‌دهد که در عین حال که به فرد به عنوان قربانی اصلی شرایطی مثل زندان و شکنجه نگاه می‌کنیم، او را جدا از کل جامعه نبینیم. یعنی ما با تکیه به این مفهوم به دنبال بیماری در فرد نمی‌گردیم، بلکه برای پی بردن به واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی این آسیب دیدگی به ماهیت و چگونگی رابطه‌ی فرد و جامعه در چارچوبی اجتماعی نگاه کرده و تجربیاتی که فرد را به عنوان عضوی از جامعه تحت تأثیر خود قرار می‌دهد مد نظر قرار می‌دهیم.

برخلاف ضربه‌ی روانی که بر اثر یک واقعه‌ی غیرمنتظره رخ می‌دهد، آسیب‌دیدگی اجتماعی نتیجه‌ی حوادث پی‌درپی ناگواری است که نه تنها لزوماً غیرقابل‌پیش‌بینی نیستند، بلکه می‌توانند به وسیله‌ی سیستم حاکم برنامه‌ریزی شده باشند و بطور سیستماتیک بر جامعه تحمیل شوند.

آسیب‌دیدگی اجتماعی نتیجه‌ی برخورد طبیعی فرد با روابطی است که بر اساس شرایطی غیر انسانی و ناشی از حکمفرمایی استبداد بوجود می‌آید. بنابراین آسیب‌دیدگی اجتماعی جزئی از یک وضعیت باصطلاح طبیعی غیرطبیعی است. یعنی افراد عکس‌العمل‌های طبیعی نسبت به شرایطی نشان می‌دهند که به خاطر سیستم استبدادی حاکم به وجود آمده و جزیی از زندگی طبیعی انسان‌ها نیستند و نباید باشند.

و چگونه می‌شود عوارض ناشی از شکنجه را درمان کرد؟

برای درمان آسیب‌دیدگی اجتماعی نه تنها درمان فرد آسیب دیده، بلکه برخورد به شرایطی لازم است که باعث بروز این آسیب‌دیدگی می‌شود. وگرنه چنانچه این شرایط دست نخورده باقی بماند، نه تنها این آسیب‌دیدگی مزمن می‌شود، بلکه بر نسل‌های بعد هم تأثیر می‌گذارد.

برای نمونه، یکی از ضروریات برای اینکه بتوان در جهت درمان فرد و جامعه قدم برداشت، اعاده‌ی حیثیت به خانواده‌هایی است که با جنگ روانی، برای مثال شیوع اخباری مبنی بر عقد قبل از اعدام دختران نوجوان باکره در سال‌های دهه‌ی ۱۳۶۰، و زندانی شدن فرزندان‌شان آبرو، منبع معاش و روابط اجتماعی‌شان را از دست دادند.

می‌توانید برای ما در مورد انواع شکنجه توضیحی بدهید؟

شکنجه را می توان به انواع مختلف تقسیم کرد و البته مواردی را که من در اینجا بیان می کنم قطعا تمام اشکال شکنجه را در بر نمی گیرند:

۱) شکنجه‌ی جسمی از قبیل سوزاندن، شلاق، و هر عمل دیگری که ایجاد زجر جسمی کند؛

۲) شکنجه‌ی روحی از قبیل چشم‌بند، اجبار به شنیدن یا دیدن شکنجه‌ی فردی دیگر، اجبار به دیدن جسد زندانی دیگر، تهدید، تحقیر؛

۳) شکنجه‌ی توأم روحی و جسمی از قبیل شلاق خوردن در حضور کودک خردسال خود، حبس انفرادی؛

۴) اعمال پاسیو درد از قبیل اجبار به ایستادن یا نشستن بدون حرکت برای ساعت‌های متمادی، آویزان کردن، محرومیت از درمان پزشکی، محرومیت از دسترسی به توالت، بی خوابی؛

۵) ایجاد وحشت: از قبیل اعدام نمایشی، ایجاد خفگی ثانیه‌ای و

۶) شکنجه‌ی جنسی.

در روزهای اخیر به‌خصوص موضوع تجاوز در زندان‌ها بسیار مطرح شده و حتی آقای مهدی کروی به پیگیری در این مورد پرداخته‌اند. می‌توانید در مورد این نوع شکنجه برایمان بیشتر توضیح بدهید؟

به هر نوع شکنجه‌ای که اندام جنسی بدن، از جمله آلت تناسلی، پستان‌ها، باسن و مقعد را مورد خشونت قرار دهد، شکنجه‌ی جنسی گفته می‌شود.

شکنجه‌ی جنسی همچنین شامل تهدید به خشونت جنسی، تحقیر جنسی، اجبار به برهنگی، اجبار به شاهد تعرض جنسی به دیگران بودن، اجبار به تماس جنسی بین زندانیان، اجبار به تماس جنسی با حیوانات، وارد آوردن ضربه و شوک الکتریکی به اعضای جنسی بدن، و تجاوز نیز هست. باید در نظر داشت که آنچه شامل شکنجه‌ی جنسی می‌شود، بستگی به برداشت‌های فرهنگی افراد یک جامعه دارد.

ولی به‌رحال می‌دانیم که جدا از فرهنگ و تعلق قومی و منطقه‌ای، همه‌ی قربانیان شکنجه‌ی جنسی تعرض علیه آلت تناسلی و اعضای جنسی بدن خویش، تجاوز جنسی و دیگر فرم‌های خشونت‌جنسی را شکنجه به حساب می‌آورند.

ما می‌دانیم که استفاده از تجاوز به عنوان شکنجه در زندان‌های جمهوری اسلامی روش جدیدی نیست. پیش از این در دهه‌ی ۱۳۶۰ زندانیان زیادی مورد تعرض و تجاوز جنسی قرار گرفتند که گزارش آن‌ها در خاطرات مختلف از جمله در کتاب آیت‌الله منتظری هم آمده است.

خود من هم با زندانیانی مصاحبه کرده‌ام که از شکنجه‌ی جنسی، از جمله تجاوز به خود و هم‌بندیشان خبر داده‌اند؛ به گفته‌ی آنان برخی پس از تجاوز در زندان خودکشی کرده‌اند. تجاوز به برخی از پسران نوجوانی که در زندان‌های جمهوری اسلامی در دهه‌ی شصت بسر برده بودند هم گزارش شده است.

امروز برای بسیاری از ما روشن است که بخاطر سرکوب و خفقان گسترده و فرهنگ سکوت‌ناشی از حفظ هویت و هنجارهای سنتی و مذهبی اجتماعی، در آن دهه و بعد از آن، بسیاری از مردم ما هیچگاه از وقوع این تجاوزها آگاهی نیافتند.

هدف از تجاوز در زندان و اعمال شکنجه‌ی جنسی چیست؟

شکنجه‌ی جنسی، به ویژه تجاوز را باید به مثابه عملی خشونت‌آمیز با هدف اعمال کنترل کامل بر قربانی و برای له کردن شخصیت او و ایجاد جو ترس و ارعاب در جامعه ارزیابی کرد. متأسفانه برخی از افراد فکر می‌کنند که تجاوز عملی است برای رفع احتیاجات جنسی فرد متجاوز. اما برخلاف باور عامه، تجاوز عملی برای ارضای تمایلات جنسی نیست، با اینکه فرد متجاوز ممکن است در هنگام انجام تجاوز لذت هم ببرد. متأسفانه باید بگوییم که این نوع نگرش به تجاوز جنسی و به ویژه به تجاوز جنسی به عنوان شکنجه‌ی سیاسی نگاهی انحرافی و مردسالارانه است. تحقیقات روانشناسانه و جامعه‌شناسی سال‌هاست ثابت کرده است که تجاوز جنسی جرمی است که از روی خشونت اعمال می‌شود و نه از روی شهوت، تا جایی که می‌بینیم کودکان، سالمندان، و مردان هم قربانی چنین جرمی می‌شوند.

و همچنین می‌بینیم که بسیاری از متجاوزان جنسی متأهل یا دارای شریک زندگی هستند که این دو مسئله می‌تواند به نیاز جنسی آنان پاسخ دهد یا آنها می‌توانند با استفاده از عرضه‌ی سکس به عنوان کالا به این نیاز خود پاسخ دهند.

نباید موضوع اعمال خشونت جنسی علیه زندانیان را به محرومیت جنسی تعدادی شکنجه‌گرو نیاز آنان به ارضاء احتیاجات جنسی شان تقلیل داد.

به این مسائل نباید به سادگی و غیرتخصصی برخورد کرد. در این نوع نگاه به شکنجه‌ی جنسی، و تجاوز به عنوان بارزترین شکل آن، چند اشکال نهفته است. یکی اینکه مسئولیت شکنجه‌ی سیاسی به مثابه عملی برنامه‌ریزی شده و سیستماتیک از روی دوش سیستم برداشته می‌شود و به سطح مسئولیت فرد شکنجه‌گر کاهش می‌یابد.

با اینکه فرد شکنجه‌گر مسئولیت مستقیم این اعمال هولناک را بدوش دارد، نباید فراموش کنیم که انسان‌ها در جایی دست به شنیع‌ترین اعمال غیرانسانی می‌زنند که باورها و سیستم‌ها به رفتار آنان جنبه‌ی قانونی داده، توجیه‌اش نموده و برای آن پشتیبانی اجتماعی و اجرائی فراهم بیاورند.

همان‌طور که قبلاً گفتم، تجاوز و هر نوع شکنجه‌ی جنسی دیگر سلاحی است برای خرد کردن شخصیت زندانی سیاسی.

خوب توجه کنیم! شکنجه‌ی جنسی مثل همه‌ی شکنجه‌های دیگری است که جمهوری اسلامی برای سرکوب جوانان معترض و خانواده‌هایشان و خاموشی کل جامعه بکار می‌برد. با اینکه زنان تنها قربانیان شکنجه‌ی جنسی جمهوری اسلامی نبوده و نیستند، اما به نظر من، به خاطر حضور گسترده‌ی بی‌سابقه‌ی آنان در تظاهرات و حرکت‌های اعتراضی اخیر مردم، جمهوری اسلامی شنیع‌ترین حربه‌را برای شکست دادن این مبارزان در حمله به ارزش‌هایی دیده که به خیالش هم آنها را خرد می‌کند، هم جامعه را مرعوب می‌سازد.

جمهوری اسلامی با تجربه‌ای که از سکوت زندانیان سیاسی مورد تجاوز واقع شده دهه شصت و خانواده‌های آنان داشت، بطور سیستماتیک و برنامه‌ریزی شده، بار دیگر به این نوع از شکنجه اقدام نمود تا بر اساس ارزیابی‌اش از برخی ارزش‌های سنتی جامعه‌ی ایران، ترفندی موفق برای خاموش کردن و کنترل جامعه بکار برده باشد.

چگونه می‌توان در این مورد به شکنجه‌شدگان و کل جامعه کمک کرد؟

بدون شک زجر و درد جسمی و روحی‌ای که قربانیان شکنجه‌ی جسمی و تجاوز در ماه‌های اخیر در زندان‌های جمهوری اسلامی متحمل شده‌اند، قابل توصیف نیست. شکی هم نیست که عوارض جسمی و روانی ناشی از این شکنجه‌ها نیاز به رسیدگی و مداوای تخصصی دارد.

اما ما با توجه به تجربیاتی که زندانیان زمان شاه و زندانیان دهه‌ی ۱۳۶۰ در دوره‌ی جمهوری اسلامی در اختیارمان گذاشته‌اند، می‌دانیم که پایبندی قاطعانه به باورها، بطور مثال باور به مبارزه برای دستیابی به آزادی و تحقق دموکراسی، در پایداری و مقاومت در برابر ناملایمات نقش بسیار بزرگی بازی می‌کند. سیستم‌های باوری نقش بسیار مهمی در مقاومت و احیای روحی دوباره‌ی فرد شکنجه‌شده دارند.

انسان‌ها با پیدا کردن معانی در تجربیات خود می‌توانند با سختی‌های زندگی روبرو شوند. مراجعه به تجربیات نسل‌های گذشته، باورهای آرمانی، ایدئولوژیک و مذهبی، اهداف سیاسی و انسان‌دوستانه و غیره در دست‌یابی به معانی در میان نابسامانی‌ها و سختی‌ها کمک بزرگی محسوب می‌شوند.

مردم ایران باید بدانند که شکنجه‌ی جنسی و تجاوز نه عملی ناموسی بلکه خشونتی سیاسی است. تجاوز جنسی در زندان‌ها تنها نوعی از شکنجه است که بسیاری از مبارزان جهان آن را تجربه کرده‌اند. این شکنجه‌گران و متجاوزانند که باید از کار ننگین‌شان شرمگین باشند.

برای کمک به شکنجه‌شدگان، دیگر افراد آگاه جامعه باید به آنان نشان دهند و بگویند: "بدانید که ما ایرانیان همه در آسیب دیدگی شما شریک هستیم، چون هر ضربه به قامت و روان شما، ضربه‌ای بر جان و روح همه‌ی ایرانیان بوده و هست." دیگر افراد جامعه باید به شکنجه‌شدگان بگویند که با آنان هستند و آنان را در رودررویی با رنج‌هایشان تنها نمی‌گذارند.

مصاحبه‌گر: رضا نیکجو

تحریریه: کیواندخت قهاری

مطلبی خواندنی



بازی و بلاگی آینه زندان

با خودم خیلی جنگیدم که اینها را ننویسم و بگذارم روح پاک لاله و سارا در آرامش بمونه. اما فکر میکنم نگفتن این مسائل به دلایل احترام به خانواده هاشون و مسائل فرهنگی که ما باهاش باید هنوز که هنوز دست و پنجه نرم کنیم و اینکه آگه بگیم به دخترمون یا پسرمون تجاوز شده آبرومون میره!!! فقط باعث میشه که ما سر روی جنایت بگذاریم و مسائلی را بپوشانیم که هنوز که هنوزه مسولان کتمان میکنند و هنوز که هنوزه در زندانها اجرا میشه. من فکر میکنم باید این مسائل رو فریاد کرد و سر گذاشتن روی این جنایات باعث میشه که قوانین بربریت در زندانها حکومت کنه و زندانها عشرتکده های خصوصی این نامردان بشه و فرزندان ایران قیمتش رو بپردازند... این متجاوزان گناهکارند که باید عرق شرم بریزند از این کارهایی که هیچ حیوانی هم قادر به اعمالش نیست و نه آن دختران و پسران پاک ایران که به دلیل خواستن آبادی و آزادی ایران سالیان درازی است که متداوما در زندانها مورد تجاوز و شکنجه و آزارهایی قرار میگیرند که آدم عادی حتی از خوندنش هم تمام بدنش میلرزه و به قلبش فشار میاد.

در طی این ۳۰ سال حکومت اسلامی ما مردم پنهانی و از گوشه و کنار شاهد مسائلی از این قبیل بوده ایم که دختران اعدامی قبل از اعدام به عقد پاسداران درمی آیند تا باکره از دنیا نروند... اما آیا فکر کردیم که دختری که زیر اعدام هست با قاتل خودش و با اختیار خودش به رختخواب بره و آیا اینها همه از اول تجاوز نبوده؟؟؟ [نامه کروبوی به رفسنجانی](#) بیرون کشید و در مورد رفتار زندانبانان با زندانیان مسئله رو فقط از حالت پشت پرده نمایان کرد و مسئله شکنجه و تجاوز جنسی به دختران و پسران در زندانها رسمی البته به او باید حق داد که (شد... لاریجانی با تمام وقاحت این مسئله رو تکذیب کرده کلیت خودش و نظامش زیر سوال رفته و او با آخرین ترکش هاش میخواد از حیثیت

نداشته اش دفاع کنه) در این باره خیلی ها موضع گرفتند و خودشان رو حسابی به ندانستن این مسئله زدند که آدم فکر میکنه اینها انگار در کره ای دیگه زندگی میکردند و همه خبر دارند که مسئله شکنجه تازگی نداره ...مسئله ...تازه به ایران مهاجرت کردند تجاوز قبل از اعدامها رو همه میدونن ...نمیدونم کدام شیر خر خورده ی از این آیت اللهها بود که اولین بار توصیه کرد که دختران باکره اگر بمیرند به بهشت میروند و برای جلوگیری از این مسئله بود که قبل از آنکه اعدام بشوند باید بکارتشان از بین برود تا فقط انسانهای پاکی مثل خودشون!!!! به بهشت راه پیدا کنند... (اون بهشت البته فقط به درد خودشون هم میخوره). این مسئله اولین بار در حکومت اسلامی بکار برده شده و الان بعد از ۳۰ سال پسران هم از این قاعده مستثنی نشدند و تجاوز یکی از ابزار های شکنجه شده

....

بسیاری از دوستان دبیرستانی خودم که دخترانی از ۱۵ تا ۱۸ ساله بودند و برای گروههای مجاهد و فدایی و پیکار اعلامیه پخش میکردند و روزنامه میفرخواستند به همین **لاله (الله) دکنا** و سرنوشت از این دنیا رفتند... دو نفر از بهترین و پاکترین این دختران بودند که در موقع دستگیری به ترتیب ۱۸ و ۱۷ سال بیشتر **دیگری سارا برومند** سن نداشت لاله و سارا را به اتهام بودن در جلسه ای که ۴۰ دختر دیگر هم در آن شرکت دستگیر کردند و یکماه بعد هم هر دو در زندان عادل آباد داشتند در خرداد سال ۶۰ شیراز اعدام شدند.

۲ روز بعد از اعدام این دختران صبح زود به در خانه لاله رفتند و پدرش رو خواستند وقتی ایشون دم در رفتند ۲ پاسدار با خبر اعدام دخترش بسته ای را به او تحویل دادند . بسته حاوی پیراهن و روسری لاله بود و مقداری قند و مقدار کمی پول بود و بهش گفتند . که پدر میتونه بره و جسد رو تحویل بگیره

پیراهن از ناحیه پایین تنه خونی بوده و پشت پیراهن رو لاله با خون نوشته بوده که بهش تجاوز شده . پدر این دختر که یکی از نزدیکان ما بود جریان را به سختی با پدر من در زندانی در تهران به میان گذاشته بود و ۶-۷ سال بعد خواهر لاله هم به اسم **آفاق دکنا** همین سرنوشت از دنیا رفت.

حال نزار پدر این دختران باعث شده بود که پدرم در خانه ما از این آقا (سید محمد) ننگه داری کرد و داستانها از اشک ریختن شبانه این پدر رنجدیده تعریف میکند سارا هم . و متأسفانه بالاخره هم قلبش طاقت نیاورد و از سگته قلبی پدر هم از بین رفت همین سرنوشت را داشت . او هم که همراه با خواهر دوقلوش دستگیر شده بود اعدام و قبل از اعدام مورد تجاوز قرار گرفت ... از سرنوشت خواهرش وحیده متأسفانه خبر ندارم .

یکی دیگر از داستانهای مهیب دیگر هم اعدام یکی دیگر از آشنایان زنی که ۳ ماهه حامله بود با شوهرش دستگیر و هر ۲ هم اعدام شدند . این زوج هم که از بستگان شوهر سابق من هستند و متأسفانه به همین دلیل نمیتونم اسمشون رو اینجا بگذارم .

سخنرانی شب‌نم اسدالهی



خانم‌ها، آقایان، میهمانان محترم و برجسته، اصحاب رسانه‌ها

این صحنه را برای لحظه‌ای مجسم کنید مادری زندگی آرام و بدون دغدغه‌ای را با فرزندانش در چارچوب امن منزل خویش سپری می‌کند حال مجسم کنید ترس و وحشتی که بر این مادر مستولی شد زمانی‌که یک روز صبح زود با نیروهای سپاه پاسدارانی روبرو شد که بدون اطلاع قبلی به زور وارد خانه او شده بودند تا دختر ۱۶ ساله‌اش را دستگیر کنند.

دختر ۱۶ ساله که تنها دختر او و بزرگترین سه فرزند او بود به زندان بدنام اوین منتقل شد، در آنجا محبوس گردید، مورد بازجویی قرار گرفت و شکنجه شد هر اس و اضطرابی که این کودک تجربه کرد را مجسم کنید برای بسیاری تصور آن بسیار مشکل خواهد بود، اما آنچه توصیف کردم واقعیتی است که شخصا آنرا زندگی و تجربه کرده‌ام.

آن دختر ۱۶ ساله کسی جز من نبود.

آنروزها من نیز مانند بسیاری از نوجوان دبیرستانی، نظرات خود را درباره تغییراتی که کشورم دستخوش آن شده بود بیان می‌کردم هیچگاه به ذهن جوان من که به پیرامون خویش اعتماد می‌کرد خطور نکرد که سخن گفتن، داشتن عقیده و نظر و اظهار این نظر مرا در چنان شرایط خطرناکی قرار دهد و اینهمه سختی و مشقت برایم به بار آورد.

برچسب و اتهامی که به من زدند رهبر نظامی گروه شبه نظامی و مارکسیستی فداییان خلق بود اتهام زنی‌هایی از این قبیل روش رایج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و بازجویانش می‌باشد آری من این تجربه وحشتناک را پشت سر گذاشتم اما متأسفانه من تنها کسی نبودم که چنین ستم و وضعی را متحمل شد همانند من، بسیاری از نوجوانان خود را در شرایطی مشابه، یعنی در زندان و زیر شکنجه، یافتند چرا که رژیم حاکم بر ایران از آنها می‌خواست که به فعالیت‌هایی که مرتکب نشده بودند اعتراف کنند آنچه تأسف بار تر می‌باشد اینست که آنچه بر سر من به عنوان یک نوجوان آمد امروز همچنان در مورد قربانیان دیگر ادامه دارد.

در یک جامعه مدرن، نوجوانان به مدرسه می روند، اوقات خود را با دوستان خود سپری می کنند، به موسیقی مورد علاقه خود گوش می دهند و به فعالیتهایی که بین نوجوانان معمول است می پردازند آنها لازم نیست درباره عواقب پرداختن به این فعالیتهای نگران باشند، آنها آزادند تا عقاید خود را هر چند که این عقاید خوشایند دیگران نباشد ابراز کنند این نوجوانان زیر سایه ترس و وحشت زندگی نمی کنند اما حقیقت زندگی ایران در تضاد آشکار با این وضعیت قرار دارد آزادی بیان وجود ندارد ابراز عقیده مخالف و دگر اندیشی به معنای در معرض خطر قرار دادن خویشتن می باشد.

شرایط به ویژه برای زنان به شدت سخت تر و سرکوب شدید تر است چرا که نظام اسلامی ایران از ابتدای شکل گیری اش تا کنون زنان و حقوق آنها را هدف قرار داده است علائم ابتدایی سرکوب و انقیاد زنان در اظهاراتی همچون از موی زن تشعشعی ساطع می شود که باعث می گردد مرد از حالت عادی خارج شده و به زن تعرض کند نمود پیدا کرد.

این اظهار نظر خاص توسط یکی از اعضای شورای عالی انقلاب که بعدها اولین رییس جمهوری اسلامی ایران شد بیان گردید این سفسطه و مغالطه زمینه ساز اجباری کردن حجاب برای زنان در ایران شد.

از همان ابتدا، زنان ایران در برابر اعمال قوانین شرع ایستادگی کردند این مجموعه قوانین شامل یک چارچوب حقوقی قرون وسطایی و وحشیانه می باشد که با ارزش های مدرن و اساسی ترین حقوق بشر ناسازگار و در تضاد است.

جمهوری اسلامی ایران همواره مادران را همراه فرزندان نوزاد خود به زندان می افکند من خود بزرگ شدن کودکان در زندان را به چشم دیده ام این کودکان معمولاً همراه مادران خود به اتاقهای بازجویی برده می شده و شاهد ضرب و شتم و شکنجه مردان خود بوده اند هنگامیکه مادری اعدام می شد، این دیگر زندانیان زن بودند که عهده دار نگهداری از کودک او می شدند شکنجه ای که زندانیان متحمل می شدند تنها جسمی نبود بلکه شامل آزار روانی و عاطفی نیز می شد چرا که راهروهای زندان شبانه روز مملو بود از صدای فریاد و گریه های زندانیان دیگری که در عین بازجویی شکنجه می شدند زندانیان گریزی از این صداها نداشتند برای درک بهتر آنچه می گذشت این تصاویر را مجسم کنید صدای ضربات شلاقی که از کابل برق درست شده بود، فریاد کسانی که ناخنهایشان را می کشیدند، با شوک الکتریکی شکنجه می شدند، اعضای بدنشان سوخته می شد یا استخوانهایشان می شکست.

در خلال این بازجویی ها، زندانیان نمی دانستند چه پاسخی باید بدهند چرا که صرف نظر از پاسخ شکنجه ها ادامه می یافت پاسخ مثبت به این سوال که آیا زندانی در فعالیتهای سیاسی که به او نسبت داده شده شرکت داشته باعث خشم و عصبی شدن بازجوها می شد پاسخ منفی و اصرار بر عدم شرکت در این فعالیتهای خشم بازجوها را بیشتر بر می انگیزت تجاوز جنسی به صورت فردی یا گروهی توسط زندانیان و بازجویان یک روش و رفتار رایج در زندانهای جمهوری اسلامی می باشد در بین دوستان و همبندانم، از مژگان یاد می کنم که ابتدا در زندان اوین مورد تجاوز جنسی قرار گرفت و بعد توسط همان مسوول جمهوری اسلامی که مرا هم بازجویی می کرد اعدام شد.

این بازجو در بند زندان سیه نام اوین با نام مستعار منصوری کار می کرد اخیراً بنیاد برومند مورد یک دختر جوان زندانی به نام سارا را مستند سازی کرد با وجود اینکه سارا بیش از چهل بار شکنجه شد و مورد تجاوز قرار گرفت، هرگز حاضر به افشای محل اختفای برادرش نشد هر چند که خاطره شکنجه و آزار جنسی همچنان با اوست در زندان های ایران تجاوز به دختران جوان و باکره متداول استحتی در مواردی و به منظور هتک حرمت و آبروی زندانی برای آخرین بار پیش از مرگش، تجاوز پیش از اجرای حکم اعدام انجام می شد.

این واقعیتی است که بسیاری از زنان، از جمله زنان جوان، با آن هر روز در زندان دست به گریبانند. دیگر سخنرانان برجسته به دیگر موارد قوانین تبعیض آمیز و آپارتاید جنسی که در ایران به شکل قانون در آمده اشاره کرده اند. اکنون و با توجه به اسناد نقض مداوم حقوق بشر توسط رژیم اسلامی، از شما می پرسیم که آیا رژیم اسلامی ایران شایستگی عضویت در کمیسیونی که موظف به ترویج برابری جنسیتی است را دارد؟

با توجه به رفتار و کردارش، آیا این رژیم از منظر اخلاقی در جایگاهی قرار دارد که در مورد دیگر کشورها قضاوت کند؟ در اردیبهشت ۱۳۸۱ سازمان ملل یک جلسه ویژه در مورد موضوع کودکان برگزار کرد. اهداف این جلسه ویژه در یک گزارش نهایی و رسمی با عنوان جهانی در خور کودکان که توسط ۱۸۰ کشور تصویب شد تجلی یافت این گزارش اهداف زیر را تبیین می کند.

حمایت از کودکان در برابر آسیب و سو استفاده به منظور حمایت از آنها در برابر هر گونه خشونت، آزار، سو استفاده و تبعیض ارتقا سطح آگاهی در مورد تبعات قانونی و مضر عدم حمایت از کودکان در برابر خشونت، سو استفاده و آزار در اسفند سال ۱۳۸۵ و در پنجاه و یکمین جلسه کمیسیون وضعیت زنان سازمان ملل متحد که موضوع آن حذف تمامی اشکال تبعیض و خشونت علیه زنان و دختر بچه ها بود، کمیسیون بار دیگر بر تعهداتی که در کنفرانسهای زیر داده شده بود تاکید کرد. گزارش پایانی اجلاس ویژه سال ۱۳۸۱ در مورد کودکان، در کنفرانس جهانی حقوق بشر، کنفرانس بین المللی جمعیت و توسعه؛ اجلاس جهانی توسعه اجتماعی؛ کنفرانس جهانی علیه نژادپرستی و تبعیض نژادی، بیگانه ستیزی و عدم تحمل دیگران؛ اجلاس جهانی سال ۲۰۰۵ میلادی و اعلامیه هزاره سازمان ملل متحد کمیسیون در این تجدید میثاق اظهار می دارد که کمیسیون مجددا اعلام می دارد که کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان و پروتکل اختیاری آن و کنوانسیون حقوق کودک و پروتکل های اختیاری آن، و همچنین کنوانسیون ها و پیمان نامه های دیگری چارچوب قانونی و مجموعه ای جامع از اقدامات به منظور ارتقاء و پاسداری از حقوق بشر از کودکان دختر از جمله حذف همه اشکال تبعیض و خشونت علیه او را، ارائه می دارد.

جمهوری اسلامی ایران مصرا از تصویب کنوانسیون سرباز زده است با عطف به نقض مداوم حقوق بشر ایرانیان توسط حکومت جمهوری اسلامی از خود این سووال را پرسید آیا رژیم اسلامی ایران شایستگی عضویت در کمیسیونی که عهده دار ترویج برابری جنسیتی و قضاوت در مورد دیگر کشورهای جهان در این زمینه است را دارد؟

آیا این نهایت ریاکاری و گستاخی این رژیم نیست که می خواهد در جایگاه قضاوت در مورد دیگر کشورها در مورد رفتار آنها با شهروندان زنشان بنشیند وقتی که خود او چنین بی محابا سیاستهای بی رحم و سرکوبگرانه ای را علیه زنان در ایران اعمال می کند؟ جامعه بین المللی باید از طریق سازمان ملل پیغام صریحی به رژیم حاکم بر ایران بفرستد.

بیایید صدای زنانی شویم که صدایی ندارند، زنانی که حقوق اساسی بشر آنها به طور مداوم نقض می شود و به عنوان یک شیو ابزار با آنها برخورد می گردد.

بیایید ندای خونهای به ناحق ریخته شده ای که از پس گور فریاد دادخواهی برآورند و ندای زنان و دخترانی که شکنجه شدند، مورد تعرض و تجاوز قرار گرفتند و اعدام گشتند شویم. بیایید یک پیغام صریح به رژیمهای سرکوبگر مانند جمهوری اسلامی ایران که به نقض حقوق بشر ادامه می دهد بفرستیم رژیم اسلامی ایران خوب گوش کن جایی در کمیسیون وضعیت زنان نداری.

شبنم اسداللهی - تهیه کننده و مجری برنامه همصدا



GOZARESHGAR

GOZARESHGAR.COM

گزارشگران

۲۵,۸,۲۰۱۱

www.gozareshgar.com

بهر روز سون